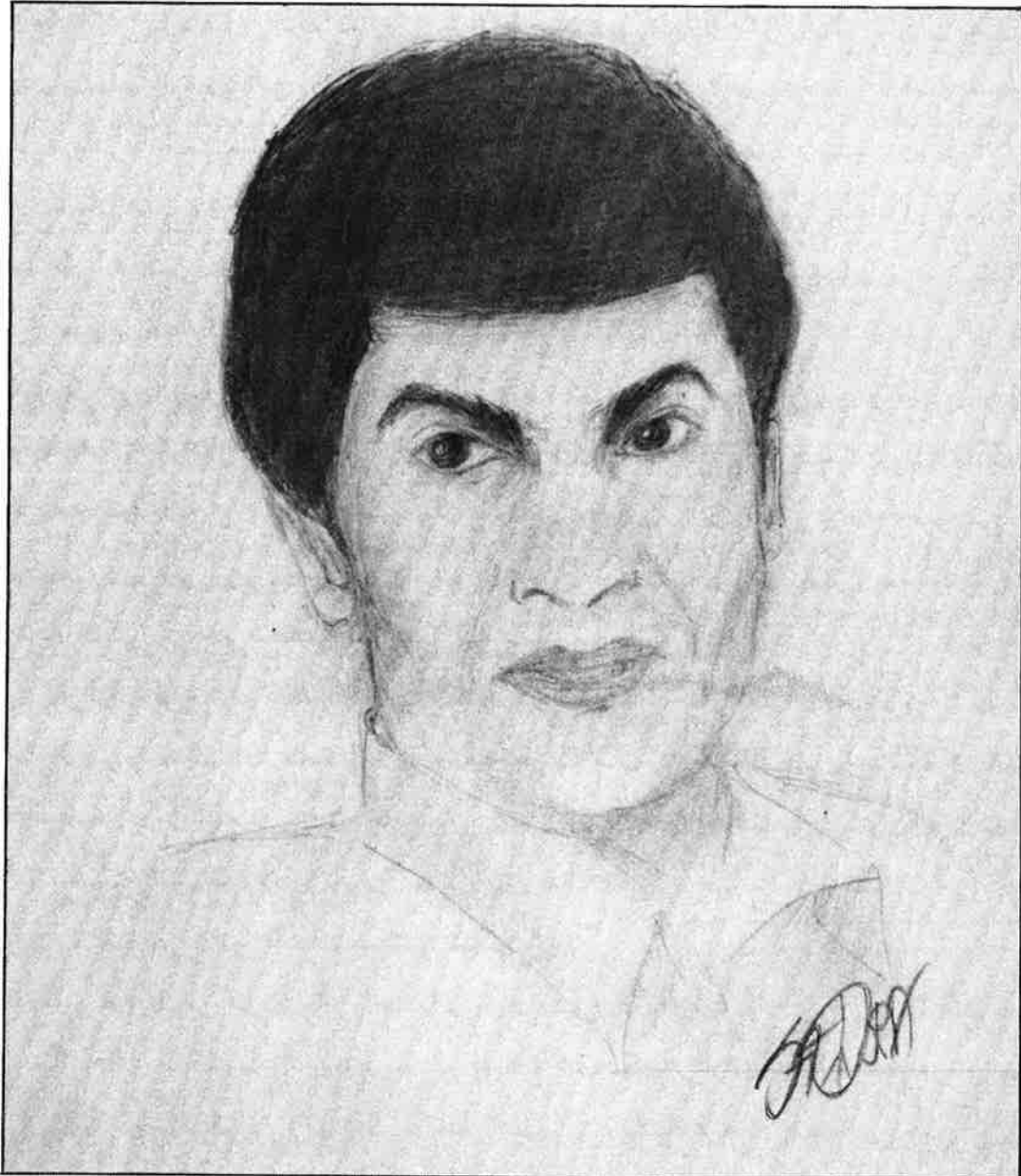


# هبوط ۱۳ ، زمستان ۱۳۷۷/۱۹۹۸ ویژه زنده یاد مجید شریف

با آثاری از:

منوچهر آتشی ، احمد احمدی ، ناصر احمدی ، فریدون انوشه ، مجید بختیاری ، اسد رخساریان ، مجید شریف ، علی  
فیاض ، مهدی ممکن و ...



و با مطالبی چون:

گزارشی کوتاه از کارنامه یک زندگی ، گزیده‌هایی از گفتگوهای مجید شریف با نشریات داخل ، نگاهی به کتاب  
"اسلام راستین تولدی دوباره می‌یابد و ..."

## باز هم ترور و جنایت

روزهای آخر آبان ماه و اوایل آذرماه سال ۱۳۷۷، در تاریخ ملی ایران، همچون بسیاری از روزها، ماه‌ها و سال‌های دیگر به ایامی فراموش ناشدنی تبدیل گردیدند. در روزهای این ماه، تعدادی از کوشندگان آزادی‌خواه فرهنگ و سیاست این مرز و بوم، همچون پروانه و داریوش فروهر، مجید شریف، محمد مختاری، محمد جعفر پوپنده، پیروز دوانی (؟) و... توسط دست‌های پلید و جنایت‌بار وابسته به حاکمیت روحانیت به قتل رسیدند تا آخوندیسر حاکم به زعم خود با خیالی آسوده به سیطره ننگین خود بر این سرزمین اهودایی و علوی ادامه دهد.

سردمداران این رژیم تاکنون آنچه انجام داده‌اند، تنها و تنها تخریب فرهنگ، اخلاق و دین بوده است؛ کشتار آزادی‌خواهان و تکفیر آزادی، از عناصر برجسته پرونده ننگین ۲۰ ساله آنان به شمار می‌رود. و اینک با چنگ انداختن به پدیده ارتجاعی و تازه اختراعی چون ولایت فقیه - آن هم از نوع مطلقه آن ۱- و با عملی کردن تهدیدات رئیس چماق‌داران رژیم که به نمایندگی از رهبر معظم انقلاب ۱ که همان ولی فقیه باشد، از گردن زدن و چشم درآوردن و زبان بریدن و... سخن می‌گویند، تا شاید با ایجاد جو ارعاب و وحشت، توده‌های معترض و به جان آمده محروم از همه نعمت‌های زندگی، و نیز دوشنفران، آزادی‌خواهان و مبارزان را از مبارزات بر حق خود بازدارند. آنان اما فراموش کرده‌اند که قانون تکامل و مشیت الهی همواره بر نابودی نظام‌های ضدانسانی و جنایت‌کار شهادت می‌دهند و رژیم ولایت فقیه نیز از این قاعده مستثنی نیست.

هبوط ضمن محکوم کردن این جنایات ضد بشری - که مسئولیت آن را همانند تمامی جنایات سال‌های حاکمیت آخوندیسر بر عهده کلیت نظام ارتجاعی حاکم می‌دانند - با مردم ایران، دوشنفران، مبارزان، اهل قلم و خانواده‌های همه این عزیزان ابراز همدردی و همبستگی می‌نماید و همه آزادی‌خواهان و مبارزان را به افشای هر چه بیشتر این جنایات و دیگر جنایات رژیم فرا می‌خواند.

ویژه زنده یاد مجید شریف

- گزارشی کوتاه از کارنامه یک زندگی
- ۲..... هبوط  
حدیث سینه (شعر)
- ۴..... زنده یاد مجید شریف  
فردا خیلی دیر است .
- ۵..... مهدی ممکن  
۸..... گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل  
مرگ دوست (شعر)
- ۹..... مرثیه یی برای دوست (شعر)
- ۹..... مجید بختیاری  
مرثیه هجران (شعر)
- ۹..... فریدون انوشه  
دیدار آشنا (شعر)
- ۱۰..... فریدون انوشه  
مجید شریف ، اندیشه ورزی بی قرار
- ۱۱..... علی فیاض  
حدیث قابل فهم ستیز با واقعیت!
- ۱۶..... ناصر احمدی  
دو شعر منتشر نشده از زنده یاد مجید شریف
- ۲۲..... جان های آتشگون ، فقر: احتضار فضیلت؟  
وایسین دیدار دوست
- ۲۳..... اسد رخساریان
- ۲۴..... گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل  
مجید شریف ، روشنفکری آزاد اندیش
- ۲۵..... احمد احمدی  
نگاهی به کتاب اسلام راستین تولدی دوباره می یابد ، اثر  
مجید شریف
- ۲۶..... منوچهر آتشی
- ۲۸..... گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل

هبوط سرگذشت من و توست . هبوط بودن  
من و توست .  
هبوط حضور آزاد من و توست . هبوط  
فلسفه بودن من و توست .  
تنها و تنها با هبوط است که انسان ، آزاد  
می شود . که انسان آزاد خلق می شود . تا  
پیش از هبوط ، انسان ، موجودی بود در  
بهشت سیری و رفاه مطلق ؛ موجودی که بر  
اساس فرمان - فرمان خدا - عمل می کرد.  
اما هنگامی هبوط کرد که بر فرمان خدا  
عصیان کرد . و در نتیجه از بهشت بی  
دردی و رفاه ، اخراج شد . آنگاه که خدا به  
او گفت : حال شما دو تن باید در زمین  
زندگی کنید ، با رنج و درد ...  
از آن به بعد ، انسان به خود «وانهاد» شد.  
تا با درد و رنج - اما با عصاره عصیان -  
نافرمانی و رهایی ، حتی از سیطره حضرت  
خداوندی ، بر زمین زیست کند ؛ با امکان  
انجام نیکی و بدی ، بدون هیچگونه قید و  
بندی ...  
این است که هبوط انسان با عصیان بر خدا  
آغاز می شود و رهایی او . تا خود آفریننده  
خویشتن باشد . تا بتواند هم گناه انجام دهد  
و هم ثواب . که خدا او را آزاد آفرید و به  
زمین تبعید کرد تا خود بیندیشد ، خود  
عمل کند و خود مسئول عمل خویش باشد ،  
تا فردا حتی خدا را مسئول اعمال خود  
ندانند... و این است فلسفه هبوط در همه  
ادیان توحیدی : آزادی حتی تا نافرمانی از  
دستورات خداوند و سرپیچی از فرامین او .

سردبیر و مدیر مسئول : علی فیاض  
روی جلد : صفورا

آدرس :

Hobout  
Box 8932  
402 73 Göteborg  
Sweden

تنها مطالبی که با نام هبوط و یا در سرمقاله (سخن فصل) می آیند ، بیانگر مواضع این نشریه می باشند .

## گزارشی کوتاه از کارنامه یک زندگی

آدمم تا کلامی را بر زبان آورم و هم اینک خواهمش گفت. اما اگر مرگ بازم دارد، از لبان «فردا» گفته خواهد شد؛ چه، «فردا» هیچ رازی را در کتاب «ابدیت» باقی نمی گذارد.

آدمم تا در شکوه «عشق» و در روشنای «زیبایی»، که جلوه های خداوندند، زندگی کنم. من اینجام، زنده، و از قلمرو زندگی تبعید نتوانم شد، زیرا که به واسطه کلام زنده خویش در مرگ خواهم زیست.

من به اینجا آدمم تا برای همه و با همه باشم، و آنچه امروز در تنهایی خود می کنم، «فردا» از سوی بیشماران، طنین خواهد افکند. آنچه را اکنون با یک قلب می گویم، «فردا» هزاران قلب خواهد گفت.

جبران خلیل جبران، ترجمه مجید شریف

در تاریخ ۴ آذر ۱۳۷۷ جسد دکتر مجید شریف، پس از غیبت مشکوک چند روزه - او در صبح روز پنجشنبه ۲۸ آبان خانه را به قصد ورزش ترک گفته بود - از طریق پزشکی قانونی، به خانواده وی تحویل گردید. علت مرگ از سوی رژیم آخوندی و «منابع رسمی»، «سکته قلبی» در حال انجام ورزش دو! اما از سوی پزشکی قانونی نامعلوم اعلام گردید. برای ما اما، و کسانی که در همان روزها شاهد ناپدید شدن و سپس قتل های مشکوک! نویسندگان دیگری چون زنده یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده بودند و نیز کشتار بی رحمانه همیشه در یادها پروانه و داریوش فروهر، کمترین تردیدی در این امر که وی نیز توسط مزدوران رژیم آخوندی به قتل رسیده است، وجود ندارد. به ویژه اگر تهدیدها و فشارهای مستمر وزارت اطلاعات بر او را در نظر بگیریم.

دکتر مجید شریف، پس از حدود دوازده سال اقامت در فرانسه و نیز اقامت های کوتاه موقتی در سوئد و تلاش های سازنده و خلاق در جهت گسترش اندیشه آزادی، دموکراسی و برابری، علیرغم اصرارهای مکرر برخی از دوستان، مبنی بر عدم بازگشت به ایران در شرایط نا امن و حاکمیت سرکوبگرانه آخوندیسم، ترجیح داد به وطن بازگردد و در کنار مردم به مبارزات و تلاش های خود ادامه دهد. موضعگیری های وی در مصاحبه هایی که با روزنامه ها و نشریات مختلف از جمله جامعه، آزادی، آبان و مجله ایران فردا داشت، حکایت از این می کرد که او به تعهدات خود در تلاش در جهت گسترش اندیشه آزادی و دموکراسی همچنان وفادار مانده است. . .

\*\*\*

مجید شریف در ۴ بهمن ماه سال ۱۳۲۹ در تهران به دنیا آمد. او پس از به پایان رساندن تحصیلات متوسطه خود در دبیرستان هدف در سال ۱۳۴۷، در چند کنکور دانشگاهی شرکت می کند و پس از اینکه حائز رتبه اول می گردد، به تحصیل در رشته فیزیک در دانشگاه صنعتی شریف می پردازد. وی پس از دریافت لیسانس فیزیک در سال ۱۳۵۱، به دلیل رتبه اول شدن با بورس دولتی عازم کشور آمریکا شد. اما این بورسیه به دلیل فعالیت های سیاسی وی علیه رژیم شاه قطع گردید. وی در شهریور ماه سال ۱۳۵۷، پس از فعالیت های متنوع و خلاقانه در کنفدراسیون و تشکیلات دانشجویان مسلمان، با در دست داشتن فوق لیسانس در رشته فیزیک نظری، همزمان با قیام مردم قهرمان ایران علیه استبداد شاهی، راهی وطن شد تا در کنار دیگر مبارزان به مبارزات خود ادامه دهد.

مجید شریف، در طی سال های ۵۹ - ۶۲، مسئولیت «دفتر تنظیم و تدوین مجموعه آثار معلم شهید دکتر علی شریعتی» را در ایران بر عهده داشت. حاصل کار این دفتر حدود ۳۰ جلد مجموعه آثار بود که به تدریج طی سال های آغازین انقلاب چاپ و منتشر شدند.

وی همچنین، بالغ بر ده ها مطلب تحلیلی، تحقیقی، نظری و ...، به صورت مقاله، جزوه، کتاب، ترجمه، سخنرانی و ...، در زمینه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی تولید نموده است. بسیاری از این مطالب در نشریات مختلف، و از جمله امت، تکاپو، کتاب محراب، مجاهد، (صفحات «شورا»)، شورا، راه آزادی، آزادی، فصلی در گل سرخ، آغازی نو، پویا، هبوط، و یا به طور مستقل به چاپ رسیده اند. از آثار او می توان کتب و جزوات زیر را نام برد:

۱ - اسلام راستین تولدی دوساره می یابد (آمریکا و ایران، ۵۶ - ۵۸)

۲ - اسلام منهای دموکراسی؟! (ایران، ۵۸)

۳ - ویژگی های مبارزه مکتبی (سخنرانی در کرمانشاه، ۵۸)

۴ - سرمایه داری، از خودبیگانگی و انقلاب فرهنگی (همراه با یک نفر دیگر، ایران، ۵۸ - ۵۹)

۵ - تجدید عهد با شریعتی (مجموعه مقالات، پاریس، ۶۵)

۶ - تز دکترای جامعه شناسی در «مدرسه مطالعات عالی در علوم اجتماعی» پاریس، تحت عنوان:

Etude du khomeynisme

comme totalitarisme theocratique inacheve

(بررسی خمینیسم به مثابه توتالیتریزم خدسالارانه بی سرانجام)، زیر نظر پروفیسور Cornelius Castoriadis ۱۹۸۶ (میکروفیش: ۸۸)

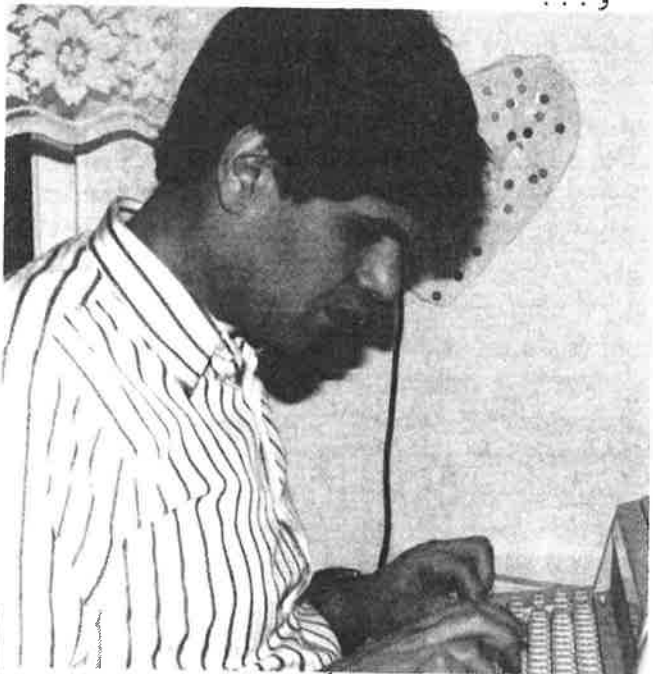
۷ - «نقد»ینه قلب در «محک تجربه» (نقدی بر پاره ای از نظرات علی میرفطروس)، فرانسه ۱۳۶۶

۸ - ایدئولوژی ها، کشمکش ها و قدرت (نوشته پروفیسور «پی یر انسار»، ترجمه از فرانسه، انتشارات آرش، استکهلم، ۱۳۶۸)

۹ - باز اندیشی ضروری در مبارزه سیاسی و طرح نهادهای دموکراتیک، انجمن ایرانیان مقیم یوله، سوئد ۱۳۶۹

- ۱۰ - سیری در قلمرو درون ، استکهلم ، ۱۳۷۰
- ۱۱ - جلوه هایی از یک روح سرکش ، پیامبر و چند اثر دیگر (نوشته جبران خلیل جبران ، ترجمه از فرانسه و انگلیسی ، نشر مشعل ، ۱۳۷۲)
- ۱۲ - تاریخ یک ارتداد ، نوشته روزه گارودی ، ترجمه از فرانسه ۱۳۷۶
- ۱۳ - تاریخ یهود - مذهب یهود ، اثر اسرائیل شاهاک ، ترجمه از فرانسه ۱۳۷۶
- ۱۴ - زن شورشی ، زندگی و مرگ رزا لوکزامبورگ ، نوشته ماکس گالو ، ترجمه از فرانسه ۱۳۷۷
- ۱۵ - اراده قدرت ، اثر نیچه ۱۳۷۷
- ۱۶ - فلسفه عصر تراژدی یونان (زیر چاپ)
- ۱۷ - دین ، اثر ژاک دریدا (چاپ نشده)
- ۱۸ - سپیده دم ، اثر نیچه (چاپ نشده)

... و



۴ - شرکت در تأسیس و عضویت در هیأت سردبیری مجله سیاسی - فرهنگی - اقتصادی و مستقل تکاپو ، که در پاییز و زمستان ۱۳۵۸ هر دو هفته یکبار در تهران منتشر می شد .

۵ - شرکت در تأسیس و عضویت در هیأت تحریریه گاهنامه مستقل و دموکراتیک کتاب محراب ، که با تلاش تعدادی از روشنفکران و مبارزان ترقی خواه مذهبی و ملی در سه شماره و با تیراژ حدود بیست هزار نسخه - و گاه بیشتر - در سال ۵۹ منتشر گردید . شماره چهارم این گاهنامه در دست تهیه و انتشار بود که با وقایع خرداد ۶۰ و بسته شدن کامل فضای سیاسی ، امکان انتشار آن دیگر فراهم نیامد .

۶ - عضویت و فعالیت در تعدادی از ارگان ها و تجمعات عضو یا هوادار «شورای ملی مقاومت» در فاصله اواخر سال ۶۳ تا اوایل سال ۶۷ و از جمله «جامعه فارغ التحصیلان و متخصصین ایرانی مقیم فرانسه» ، «جمعیت داد» و نشریه راه آزادی (عمدتا سال ۶۴) ، و نشریه شورا

۷ - شرکت در تأسیس و نیز سردبیری و مسئولیت های دیگر در نشریه مستقل و سیاسی - تئوریک - اجتماعی پویش ، در پنج شماره ، از دی ماه ۱۳۶۷ تا شهریور ماه ۱۳۶۸ ، که هر دو ماه یکبار به طور منظم در استکهلم انتشار می یافت .

وی همچنین پس از انتشار اولین شماره نشریه هبوط تا هنگامی که در تبعید می زیست ، با ما به همکاری پرداخت و یار و مددکار ما بود .

زنده یاد مجید شریف از مقطع بازگشت به ایران ، تا لحظات آخر حیات خود ، همچنان به طور فعال و خلاقانه پی به نوشتن پرداخت . آثار منتشر شده از وی ، خود گویای بی قراری و بی تابی او در راستای انتشار و گسترش اندیشه های ترقی خواهانه و انتقادی در جامعه می باشد .

یادش گرامی ، و نامش جاودانه باد .



... ادامه از صفحه ۱۰

کرده ، اخلاق را تباه کرده و انحطاط اخلاقی در جامعه ایجاد می کند حالت بی اعتمادی و نا امنی ایجاد می کند . مخصوصا وقتی که با مسائل آموزش و شغلی ربط پیدا می کند . باید دین فروشی کرد ... وقتی کسی با معیار مذهبی شکنجه را توجیه می کند ، چه می خواهید بگویید؟ فقط با معیارهای مذهبی می شود این کار را کرد . باعث افتخار هم می شود .

زنده یاد مجید شریف در گفتگو با هفته نامه آبان ، شماره های ۴۲ و ۴۳ ، ۲۱ و ۲۸ شهریور ماه ۱۳۷۷ ،

مجید شریف طی ۳۰ سال گذشته در زمینه های اجتماعی ، سیاسی و مطبوعاتی فعالیت های متنوعی در ایران ، آمریکا ، فرانسه و سوئد داشت که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد :

۱ - فعالیت های سیاسی - صنفی دانشجویی در ایران ، در دوران تحصیل در «دانشگاه صنعتی شریف واقفی» («آریامهر» سابق) ، در فاصله سال های ۴۷ - ۵۱

۲ - عضویت و فعالیت در «کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی» ، «اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان» ، «سازمان دانشجویان مسلمان ایرانی» و ... در آمریکا ، در فاصله سال های ۵۲ - ۵۶

۳ - فعالیت های اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی ، در همدان و بعضی دیگر از شهرهای غرب کشور، در دوران تدریس در «دانشگاه بوعلی سینا» ، در سال های ۵۷ - ۵۸

## زننده یاد مجید شریف

### حدیث سینه (\*)

گهی آتش برون خیزد ز دل از شور روحانی  
گهی طاقت بسوزد از جراحت های پنهانی

ز جور دشمن خونی اگر گاهی امانی هست  
بلای «دوست» را هرگز نخواهد بود پایانی

من آن رهپوی شیدایم که اندر غربت هستی  
به روزی هم نیارم (۱) زیست بی پشتار (۲) ایمانی

سمند همتم گاهی جهانی را ببیماید  
گهی دیگر دلم آشفته بهر لقمه نانی

زبان شکوه نگشایم که گر باشد نیوشایی (۳)  
حدیث سینه را باور کند بی بانگ و افغانی

ز دست غیر نالیدن طریق اهل معنا نیست  
درون خویش باید جست هر دردی و درمانی

به پای عزم باید کوفت هر راه بسی دشوار  
به دست عشق آسان (۴) کرد هر قلب پریشانی

اوایل مرداد ۱۳۷۰

(۱) نیارم = نتوانم

(۲) پشتار = پشتاره = پشتواره = کوله بار («پشتار ایمان» ، الهام گرفته شده از شعر «م. آزر» درباره «پرویز نیکخواه» ، در مجموعه سحوری : «مردی که پشتواره ایمانش را ...» )

(۳) نیوشا = شنونده

(۴) «آسان» به معنای آسوده هم آمده است .  
(\*) این شعر پیش از این در هبوط شماره ۳-۴ (زمستان ۱۳۷۰- بهار ۱۳۷۱) به چاپ رسیده است .

« کسانی نیز هستند که به نام اسلام ، دیکتاتوری و استبداد و نابرابری و زورگویی و شکنجه و تفتیش عقاید و خونخواری را علنا و رسماً مشروع می شمارند . اینان دیگر از نظر ذهنی و بینشی و ارزشی بسیار عقب مانده اند و زمان تاریخی شان مدت ها است بسر رسیده و به زور و به طور "قاچاق" زنده اند و می کوشند تا خود را بر مردم این زمان تحمیل کنند . اینان دیگر باید بروند! ...

در اینجا از کسانی که اصولاً پایه های تفکر و سیستم ارزشی شان در گذشته قرون وسطایی و در سنت "مشروع طلبی" استبدادی و بر اساس "تشیع صفوی" و در انزوای حوزه های محدود و ایستای جدا از حرکت جامعه و تاریخ شکل گرفته است و در تار عنکبوت روابط پوسیده ازباب و رعیتی و در تلفیق ارزش های درباری و فتوالتی با دگم های شبه مذهبی و سپس در رابطه نزدیک با بازار و خرده بورژوازی سنتی انجماد یافته است ، انتظاری نیست ، که اصولاً چه در بینش و چه در سیستم ارزشی و عملی اینان جایی برای آزادی های انقلابی و نیز برابری انسانی و طبقاتی وجود ندارد ، که احکام فقهی شان نیز به فراوانی با ارزش ها و منافع طبقاتی فتوالتی و بازاری و خرده سرمایه داری آمیخته است ، و اکنون نیز که به قدرت رسیده اند ، می کوشند تا عقده دوران طولانی بی را که در جامعه به عنوان قدرت مطرح نبودند و مخصوصاً چند دهه اخیر را که به خاطر نفوذ فرهنگ غربی و رشد سرمایه داری تقریباً به کلی عقب زده شده بودند ، خالی کنند و "تا تنور داغ است ، نان را بچسبانند" . بیهوده نیست که اینان شیوخ مرتجع و استبداد پرستی همچون شیخ فضل الله نوری را به عنوان پرچمدار و پیشکسوت خود برگزیده اند و در راهشان گام برمی دارند . ...

بی تردید اگر انحصارطلبان توان ، قدرت ، تشکل ، مدیریت و همگونی لازم را داشتند ، حتی از کودکان نوزاد می خواستند که پیش از ورود به این دنیا پرسش نامه پر کنند - حرکتی "فرعون وار" ! - و اگر قول می دهند که در آینده "مکتبی" باشند ، پای به زندگی گذارند ! ...

مردم ما نیز در این "عصر کبیر آگاهی خلق ها" به پیروی از سنت تاریخ در برابر هر قداره کشی خواهند ایستاد . حال این "قداره" در سیمای "چماق" و "ز-۳" ظاهر شود یا در چهره "ناپالم" و "ب ۵۲" . فرقی نمی کند ! آینده نشان خواهد داد . به امید آرزو!

زننده یاد مجید شریف ، کتاب محراب ، شماره ۳ ، بهمن ماه ۱۳۵۹

و کلی نگری ، پرداختن به جزئیات و مقولاتی از این قبیل ، که به نوعی مدنیت را تعریف می کنند ، مورد تمجید و تحسین پناهنده سیاسی قرار گرفته است. (۲)

صرف نظر از اینکه انگیزه اصلی انتقادات بر تصمیم مجید شریف چه می باشد ، نوعا چنین استدلال می شد که ارزش نهفته در مفهوم پناهندگی سیاسی مبتنی بر "اعتراض" است ؛ اعتراض به سرکوب ، به جنایت ، به سفاکی ، و ... آنچه که حاکم خودکامه بر جامعه اعمال می کند ؛ بنا بر این هر آینه یک پناهنده سیاسی به میهن بازگردد بر حریم این اعتراض خدشه وارد کرده است . شکی نیست که این اعتراض وجود دارد ، بویژه که یک پناهنده سیاسی در زندگی تبعیدی خود ممکن است به فعالیت های متعددی در جهت رونق بخشیدن بر این اعتراض دست زند . معهذا سؤال این است که اگر یک پناهنده سیاسی و [نه هر پناهنده] به این نتیجه برسد که شرایط مبارزه ایجاب می کند که راهی وطن شود و شیوه جدیدی از مبارزه را به کار بندد ؛ آیا انجام چنین عملی به ارزش پناهندگی سیاسی خدشه وارد کرده است و سزاوار است که فرد ، متهم به سازش با رژیم و خیانت گردد؟

برای رسیدن به پاسخ سؤال فوق جا دارد تعریف مشخصی از "پناهندگی سیاسی" داشته باشیم .

به اعتقاد من پناهندگی سیاسی یکی از مصادیقی است که با دو آیه ۱۵ و ۱۶ سوره انفال که در فوق آمده است مطابقت دارد ؛ بدین معنی که پناهندگی سیاسی ، خود بخود هدف مبارزه نیست بلکه رویکردی از مبارزه است که رزمنده ، بطور موقت خود را از میدان اصلی رزم (۳) کنار می کشد تا با بررسی دگرگونی های شرایط و نیز ارزیابی دقیق تر از توانمندی های خود و تدارکات مناسب تر مجددا به صحنه اصلی بازگردد ؛ در این تعریف به جمله بررسی دگرگونی شرایط و ارزیابی توانمندی های شخصی تاکید می کنم چرا که تجویز نسخه ای واحد برای عموم پناهندگان سیاسی همان اندازه مردود است که اتهام خیانت زدن به هر پناهنده ای که به میهن باز می گردد .



زنده یاد مجید شریف و تنها فرزندش پناه

اگر تعریف فوق را بپذیریم ، تکلیف اصلی پناهنده سیاسی مشخص می شود و آن بررسی دائمی در مورد گزینش نوع مبارزه و گزینش میدان مبارزه متناسب با مختصات و ویژگی

ای کسانی که ایمان آوردید ، هرگاه به کفاری برخوردید که به شما حمله آورند پشت مگردانید . و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند ، مگر آنکه کناره گیری برای تغییر روش کارزار یا پیوستن به جمعی از همزمان ؛ به خشم خدا گرفتار آید ، جایگاهش دوزخ و فرجامی بد است . آیات ۱۵ و ۱۶ سوره انفال

## فردا خیلی دیر است.

### مهدی ممکن

شادروان مجید شریف در سال ۱۳۷۴ تصمیم خود را مبنی بر بازگشت به میهن طی دو اطلاعیه اعلام داشت ؛ این تصمیم کمتر با استقبال مثبت روبرو شد ، بسیاری سکوت کردند ؛ واکنش انتقادآمیز کم و بیش رقیق و شدید ، موضعی بود که تعدادی از پناهندگان سیاسی اختیار کردند . کسانی هم که هنوز در مبارزه خود سلیقه براندازی را دنبال می کنند ، تصمیم مجید را به خیانت و خزیدن زیر رادای آخوندی تعبیر کردند. (۱) این نوشته بر آن نیست که به داوری ، دفاع یا ایراد نسبت به تصمیم مجید بپردازد ؛ همچنین بر این مقام نیست بر رویه مرسوم که به هر رو از درگذشتگان ، تعریف و تمجید می کنند ، از مجید چهره سازی نماید ، بلکه از مجید سخن گفتن در این جا ، فرصت و بهانه ای است به بررسی ، بازنگری و بازاندیشی تصویری که ممکن است به دگم گراییده باشد و نیز کمکی است به اجتناب از خود فریبی و دیگر فریبی ، شهادت اخلاقی و آمادگی برای خودشکنی و خود را به زیر سؤال بردن ؛ بویژه که پس از گذشت قریب دو دهه زندگی و حشر و نشر با میزبانانی که علیرغم وجود بعضی تفاوت های فرهنگی ، لاقابل برخی خلقیات آنها ، از آن جمله نفی شخصیت پرستی و قطب گرایی ، نفی انحصارطلبی ، تحمل دگراندیشان ، اقرار به خطا پذیری ، اصلاح پذیری و تحول پذیری انسان ، پرهیز از پیشداوری های قالبی ، پرهیز از مطلق

در مکاتباتش به سین چینم های وزارت اطلاعات نیز اشاره می نمود ؛ آخرین نامه را ، همراه با چند نشریه که مصاحبه هایش را درج کرده بودند ، در مهر ماه ارسال داشت و متذکر شده بود ؛ وزارت اطلاعات در مکالمه تلفنی چنین گفته است «تصور نداشتیم تا این اندازه پا از گلیمت فراتر بگذاری» !

نگری ، پرهیز از انتقاد خالی از پیشنهاد ، پرهیز از کلی گویی

های فردی و شخصی است و معتقدم آنجا که این بررسی دائمی صورت نگیرد و دل خوش داریم که چون پناهنده سیاسی هستیم وظیفه ها و مسئولیت ها پایان گرفته است ، به خط پایان رسیده ایم . (۲)

تصمیم مجید به بازگشت یک هوس ناگهانی و گسسته از گذشته نبود ، آنها که از نزدیک با او آشنایی دارند ، تب و تاب دائمی مسئولانه او را ، برای تجربه امکانات و راه های جدیدی که او را به هدفش نزدیک گرداند و همچنین بی قراری او را در این اندیشه که فردا خیلی دیر است پنهان نمی کنند ؛ در بررسی انبوه کارهای فرهنگی و اجتماعی او نیز ، به دغدغه تنگی وقت و حرصی که باید کاری کرد پی می بریم .  
 مجید در پیشگفتار کتاب طرح نهادهای دموکراتیک می گوید : « همه چیز از غیرعادی بودن اوضاع و احوال حکایت می کند و اوضاع و احوال غیرعادی ، راه جویی های جدید و حتی غیرعادی می طلبند و این امر عملی نیست جز با باز اندیشی و تأملی جدید در چرایی و چگونگی شرایط » و می افزاید : « این شرایط نه تنها درنگ و تأمل جدی و ریشه یی ، بلکه احساس مسئولیت و حتی "غیرت" جدی می طلبد . فرصت زیادی نمانده است و در عین حال نمی توان همچون گذشته در راه ها و مسیرهایی که قدرت ها و قدرت طلبان تعیین و ترسیم می کنند با سرهایی به علامت غفلت پایین انداخته و پا دست هایی به نشانه تسلیم بالا برده ، حرکت کرد ، که تجربه این چند سال نشان داده که این "چاره" ره به جایی نمی برد » و آنگاه می پرسد : « با این تناقض چه می توان کرد؟ چگونه حرکت در مسیرهای قبلی و با دیدگاه های قبلی ، زمانی که همه چیز خیر از آهنگی دیگر و به ناچار ضرورت درنگی دیگر می دهد؟ و چگونه خوب شدن داری و درنگ و تأمل زمانی که در چهارگوشه جهان همه چیز به سرعت در حال تغییر و تحول و حرکت است؟ »

در محاسباتش به این نتیجه رسیده بود که میدان اصلی مبارزه داخل میهن است ولی همواره می افزود که این یک تجویز عمومی نیست و به مختصات ویژه هر فرد بستگی دارد ؛

و در کتاب میعاد با شریعتی (۵) مقاله ای با عنوان « شریعتی: از پیامبری ناتمام تا تولد دوباره » می نگارد که در آن می خوانیم : در آستانه قرن بیست و یکم بشریت وارد مرحله نوینی می شود و پاسخ های جدید می طلبد . شورش و اعتراض و واکنش و مقاومت ، در هر حال ، نیازمند بیان و جهت گیری دیگری است بدور از تکرار و توجیه و رنگ آمیزی و سرهم بندی های مصنوعی . به عبارت دیگر پیام های جدید می طلبد ناشی از جهش و جوشش درونی و همراه با آفرینش های نوین؛ پیام هایی که هم معنوی و هم اجتماعی هستند ؛ در کلی ترین بیان باید گفت که پاسخ به این شرایط "پیامبری" است . البته نه به مفهوم صرفاً مذهبی متداول آن و بخصوص نه با برداشت سنتی ، رسمی و دکماتیک ؛ ولی این پیامبری ، باید از دو بعد اصلی و کلی برخوردار باشد ؛ مبارزه با بت پرستی و مبارزه با خود پرستی و هر یک از این دو ، در ابعاد وسیع خویش .

مجید از یک سال قبل از عزیمت ، مسئله بازگشت به میهن را چند نوبت با من در میان نهاد ؛ در محاسباتش به این نتیجه رسیده بود که میدان اصلی مبارزه داخل میهن است ولی همواره می افزود که این یک تجویز عمومی نیست و به مختصات



ویژه هر فرد بستگی دارد ؛ بدین جهت هیچگاه نظر شخصی کسی را جویا نمی شد . روزهای قبل از عزیمت که برای فرمالیته امور اداری به پاریس آمده بود ، افتخار میزبانی اش را داشتم . احساسم این بود که مجید حال و هوای دیگر و متفاوت با همیشه دارد ، بارها شادمانی خود را از ترجمه آهنگین کتاب پیامبر سروده خلیل جبران بر زبان آورد ؛ گویی پیوندی از یگانگی بین او و خلیل جبران بر قرار گردیده و چنین می نمود که کتاب سیری در قلمرو درون را ، در اثر پذیری همین پیوند به نگارش در آورده است . در تب و تابی که داشت حیفم می آمد تا نظرش را در مورد واکنش هایی که نسبت به دو اعلامیه بازگشت ابراز شده بود ، جویا شوم ؛ احساسم این بود که پاسخم را نخواهد داد ، معهدا سثوال را طرح کردم ؛



مجید نیم نگاهی انداخت و پس از لحظاتی سکوت زمزمه نمود:

زبان شکوه نگشایم که گر باشد نیوشایی  
حدیث سینه را باور کند بی بانگ و افغانی

ز دست غیر نالیدن طریق اهل معنا نیست  
درون خویش باید جست هر دردی و درمانی

به پای عزم باید کوفت هر راه بسی دشوار  
به دست عشق آسان کرد هر قلب پریشانی (۶)

شبی که فردایش عازم بود گفت فرنگ را هم تجربه کردم و  
حال باز می گردم به سرزمینی که فرصت عشق ورزیدن خواهم  
داشت و سپس به سروده عشق خلیل جبران پرداخت :

به شما عشق علامت چون داد ، در پی او بروید ،  
راههایش ، هر چند ، سخت و پر شیب بود .  
بالهایش آنگاه - که برگردتان ، خود بدان بسپارید ،  
گر چه شمشیر نهان- در میان پرهاش - بتواند به شما زخم زند .  
با شما چون که سخن گوید عشق ، باور آرید به او ،  
گر چه آوایش از هم گسلد - رشته رویاها :  
همچنان باد شمال - که گلستان هاتان - زیر رو می سازد .

زانکه باید بکشدتان به صلیب ، به همان گونه که تاج - می  
نهد بر سرتان . . .  
. . . و شما نیز اگر - عاشقی می دانید ، و تمناهایی - باید  
اندر دلتان ،

پس چنین باد تمناهاتان :  
ذوب گردیدن و بودن چو یکی جویاری ، که سراید به شبانگه  
نواي دل خویش .  
رنج افزونی گرمی و محبت را نیز ، آشنا گردیدن .  
بهر ادراک خود از معنی عشق ، زخم بسیار پذیرا گشتن ؛  
و به خون آغشتن ،  
از سر رغبت ، با شادی و شور . . .

مقارن ایامی که مجید عازم ایران بود ، کتاب اسطوره های  
بنیانگزار سیاست اسرائیل (۷) ، به قلم روزه گارودی در فرانسه  
انتشار یافت . مجید نسخه ای از آن را همراه برد ؛ در کمتر  
از شش ماه این کتاب ۳۰۰ صفحه ای ترجمه و چاپ گردید .

بارها شادمانی خود را از ترجمه آهنگین کتاب پیامبر  
سروده خلیل جبران بر زبان آورد ؛ گویی پیوندی از  
یکانگی بین او و خلیل جبران بر قرار گردیده و  
چنین می نمود که کتاب سمیری در قلمرو درون را ،  
در اثر پذیرایی همین پیوند به نگارش در آورده است .

مجید سه نسخه از آن را ارسال داشت تا دو نسخه را تسلیم  
مؤلف نمایم ، که موجب شد تا با ناشر کتاب که یک پناهنده

رومانیایی است و علیرغم تحریم مافیای انتشاراتی فرانسه ،  
چراغ یافت کتاب را چاپ نماید آشنا شوم . این ناشر کتاب  
دیگری را ، تاریخ یهود - مذهب یهود ، بار سنگین سه  
هزاره (۸) را که مؤلف آن اسرائیل شاهاک ، یک یهودی استاد  
دانشگاه تل آویو می باشد، در اختیار گذاشت ؛ این کتاب ۲۹۰  
صفحه ای را که محتوای آن حقایق بسیاری از ظلم دولت  
اسرائیل ، علیه قوم یهود و فلسطینیان را ، آشکار می نماید ،  
برای مجید ارسال داشتم و او در حالی که کتاب دیگری را



در دست ترجمه داشت - زن شورشی اثر ماکس گالو ، در  
۵۴۰ صفحه - به سرعت آن را به فارسی برگرداند و چاپ شده  
آن را در فاصله کوتاهی ارسال داشت و به دنبال آن کتاب  
اراده معطوف به قدرت نیچه را . بنا ندارم در اینجا فهرستی از  
خیل کارهایی که او پس از عزیمت به ایران ، از ترجمه ،  
تألیف ، مقاله ، سخنرانی و مصاحبه های او را که در راستای  
هدف دلخواهش انجام داده است [ و می تواند سند گویایی  
برای داوری حق یا ناحق بودن انتخابش در بازگشت به میهن  
باشد ] ارائه دهم ، چرا که خواننده در جای دیگر و شاید همین  
مجموعه بدان دسترسی داشته باشد ، بلکه خواستم بر حرص او،  
در اغتنام فرصت ها و اعتقادش بر این که «فردا خیلی دیر  
است» ، تاکید ورزم ؛ و دیدیم که چه دیر بود و باز هم دیر  
است .

در مکاتباتش بدون استنا از مراجعت (۹) خود و برنامه هایش با  
وجود تنگناهای بسیار ، اظهار خرسندی می کرد و به سین جیم  
های وزارت اطلاعات نیز اشاره می نمود ؛ آخرین نامه را ،  
همراه با چند نشریه که مصاحبه هایش را درج کرده بودند ، در  
مهر ماه ارسال داشت و متذکر شده بود : وزارت اطلاعات در  
مکالمه تلفنی چنین گفته است «تصور نداشتیم تا این اندازه پا  
از گلیمت فراتر بگذاری» !

دی ماه ۱۳۷۷

بی نوشت ها :

(۱) طنز تاریخ ، جریانی که مجید را متهم به بازگشت زیر قبا و

## گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل

مشخصات آن نوع آمریت کهنه که باید به واسطه انقلاب زیر سؤال می رفت و در دوره شاهنشاهی به شکل دیگری وجود داشت ، یکی مقامات مافوق قانون است . یکی وجود قشر و گروهی «است» که برای خودشان امتیازهای ویژه یی قایل می شوند . به صرف لباس ، تحصیلات و تقدس خاص سنتی برای خودشان امتیاز ، اختیار و حقوق ویژه یی می خواهند ...

بسیاری از عکس العمل ها ، حتی اگر در آنها هیچ شعار و برخورد سیاسی وجود نداشته باشد ، چون با شیوه هایی که از جانب حکومت تبلیغ می شود ، متفاوت است ، نوع شادی ، دست افشانی و رقص ، به معنی نفی آنهاست . این نوع عمل نشان می دهد که در بطن جامعه چه می گذرد ، آنها رفتار مرگ پرستانه را نمی پسندند . فضای بسته یی که همه افراد ناچارند حرکت های خودشان را کنترل کنند ، لباس پوشیدنشان منطبق بر بخشنامه ها باشد ، نمی خواهند ؛ و در شرایطی که احساس آزادی می کنند و بهانه هایی به دست می آورند ، این را نشان می دهند ...

شبهه یی ایجاد کرده اند و می گویند یک سری ارزش ها متعلق به غرب و و یک سری متعلق به شرق و کشورهای اسلامی است . به این ترتیب یک نوع دیوار جدایی و تقسیم بندی غیر دموکراتیک بین انسان های جوامع مختلف ایجاد می کنند . واقعیت این است که در جوامع مختلف ، تحولات مختلفی «مورد» نیاز است . ممکن است مرکز تمدن در هر دوره در یک جایی باشد . ولی نمی توان نتیجه گرفت که یک سری مسائل غربی و و یک سری دیگر شرقی است و مسائلی را صرفا سنتی و یا صرفا مدرن نامید ...

ما باید در درون جامعه تحول فکری . فرهنگی به وجود آوریم و حرکتی پیامبرگونه انجام دهیم که ارزش های کهنه را زیر سؤال می برد . زیر سؤال رفتن الزاما به معنی از بین رفتن و نفی نیست . مورد ارزیابی و قضاوت قرار می گیرد . این فرصت و امکان برای مردم به خصوص عناصر اهل فکر وجود داشته باشد که بتوانند در مورد همه چیز چون و چرا کنند و البته با یک احساس مسئولیت این کار را انجام دهند . اینکه از پیش شرط بگذاریم که شما در مورد فلان مسئله فکرت تا اینجا می تواند جلو برود ، مثلا حق نداری اگر می خواهی از حقوق زن و مرد دفاع کنی ، از چارچوبی مشخص تخطی کنی ، اشتباه است . به این وسیله بزرگ ترین ارزش انسانی که خدا و فطرت و خلقت به انسان داده است ، گرفته می شود و راه بر هر گونه چون و چرا می بندد ...

بقیه در صفحه ۱۰

خیانت می کند، روزگاری در پراگماتیسم فرصت طلبانه ، آیت الله خمینی را پدر خطاب می کرد و بعدها برای اختفای "حدیث رسوای درماندگی" شان در توهم وزیدن باد موافق بر در ارباب مرتجع ترین قدرت های سرمایه داری ، دخیل می بست ؛ و این همه با فتوای آخوند دربارشان مشروعیت می یافت .

(۲) ممکن است گفته شود ، این ارزش ها قبل از تماس با میزبانان غربی مورد احترام پناهنده سیاسی بوده است که شکی بر آن نیست ، اما تفاوت است بین احترام نظری و باور عملی .

(۳) بعد از دوم خرداد ۷۶ بر اینکه میدان اصلی مبارزه داخل کشور است ، بیش از پیش تاکید می شود و حوادث خونین اخیر نیز بر آن دلالت دارد . Vincent Ugaux مفسر هفته نامه اکسپرس چاپ پاریس در شماره هفتم ژانویه می نویسد : جناح محافظه کار این جنایات را ، از آن جهت مرتکب می شود تا اندیشمندان و نویسندگان را به ترک وطن وادارد ؛ ولی آنها سرسختانه مقاومت می کنند و ماندن در میهن را برای تداوم مبارزه ترجیح می دهند .

(۴) شیعیان در مبارزات خود علیه دستگاه خلافت اموی و عباسی بر اصلی به نام "تقیه" تکیه می کردند که مفهوم آن مراقبت های ویژه امنیتی از ناحیه رزمنده بود ، تا بی جهت موجب گرفتاری خود و همزمان نگردد ؛ این اصل مترقی امروز از محتوای خود خالی شده و به صورت پوششی برای محافظه کاری ، بی عملی و بی مسئولیتی درآمده است ؛ متأسفانه در مواردی احساس می شود ، پناهندگی سیاسی به چنین سرنوشتی دچار آمده است .

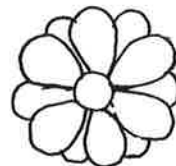
(۵) این کتاب به مناسبت شصتمین سال تولد معلم شهید شریعتی به کوشش علی فیاض منتشر گردید .

(۶) سروده ای از شادروان مجید شریف . کلمه «نیوشانی» در این شعر به معنی شونده آمده است .

(۷) کتاب اسطوره های بنیانگذار سیاست اسرائیل Les mythes fondateur de la politique israelienne که در آن روژه گارودی با اسناد متقنی از چگونگی تشکیل حکومت اسرائیل پرده بر می دارد ؛ و نشان می دهد چگونه نازی ها و صهیونیست ها در قلع و قمع یهودیان همکاری می کردند ، و با پایکوت بنگاه های انتشاراتی و رسانه های عمومی فرانسه روبرو گردید . سر و کار روژه گارودی به دادگاه و پرداخت جریمه انجامید . محبوب ترین شخصیت شرافتمند فرانسه یعنی کشیش پیر Abbe Pierre که شهادت بخرج داد و کتاب مذکور را تایید کرد ، مورد حملات تبلیغاتی و هتاکی قرار گرفت . کتاب مذکور را یک پناهنده سیاسی رومانیایی با شهادت تمام به چاپ رساند ؛ کتاب فروشی او نیز مورد تعرض و خسارت واقع گردید .

(8) HISOIRE JUIVE - RELIGION JUIVE , le poids de trois millenaire

(۹) مناسب تر است به جای مراجعت ، در این مورد کلمه هجرت به کار رود .



## مرثیه هجران

### مرگ دوست

قصیده ای در سوگ متفکر مبارز مسلمان

دکتر مجید شریف

یوسف گل پیرهنم بود دوست  
عطر گل نسترنم بود دوست

صحن چمن سرخ شد از خون گل  
لاله سرخ چمنم بود دوست

یاسمنی رفت ز باغ وطن  
خوب تر از یاسمنم بود دوست

کشته معشوق شوند عاشقان  
کشته عشق وطنم بود دوست

همچو قلندر ره حق می سپرد  
عارف شیرین دهنم بود دوست

هر سخنش معنی و مقصود داشت  
مرشد معنی سخنم بود دوست

در ره عشق وطن و مردمش  
عاشق خونین کفنم بود دوست

بر سر پیمان سر خود را نهاد  
معنی حب الوطنم بود دوست

### مرثیه ای برای دوست

مرثیه ای برای دوست

مرا آنچنان میسر نیست

که بر زبان و قلم آید

اما قلبم

دشتی از گل های سوگوار است

که هر غروب می شکفتند

سیراب از باران گریه

و هر سپیده دم به خواب می افتند

در خونی که

از عطر باروت آکنده است .

دردا که رفت سرو خرامانی  
کشتند شب دلان ستم پیشه  
از ما یکی تجسم آزادی  
از ما یکی که یار ابوذر بود  
همسنگر ادیب هنرمندی

او باغ مهربان سخاوت بود  
او سمبل خضوع و صداقت بود  
یک عمر از حقیقت و مردم گفت  
آموزگار مهر و محبت بود  
صد کهکشان ستاره مصور کرد

در صحبتش طراوت باران بود  
در گفتگو صبور و صمیمی بود  
یک شب ترانه ای زمعلم(۲) را  
کز شوق آن به ظلمت شب دیدم  
خورشید جاودانسه ایمان را

او رهرو قبیله ایمان بود  
از عاشقان حضرت مولا بود  
سرشار از شکوه رهایی بود  
می رفت تا ستاره بیاویزد

رفتی وبی چراغ رخت ای یار  
ما مانده ایم وخیل حرامی ها  
رفتی و رغم وهم کج اندیشان  
محبوب ماندگار دل مردم  
دیدار دوست بر تو مبارک باد

ممانده ایم واین شب ظلمانی

ممانده ایم واین ره طولانی

پاینده ای نه مرده ای و فانی

جاوید آستانه یزدانی

ای سالک طریقت عرفانی

آذرماه ۱۳۷۷

(۱) منظور مجاهد شهید ابوذر ورداسبی است که در حماسه فروغ جاویدان

به جاودانگی پیوست .

(۲) اشاره به کتاب تجدید عهد با شریعتی است .

# دیدار آشنا

## فریدون انوشه

برای آموزگار کبیر آزادی ، عرفان و برابری  
شهید انقلابی موحد دکتر علی شریعتی

تقدیم به مجید شریف \*

دیدمش زیباتراز دیدار پیش بر فراز کوهسارانقلاب  
می نشاند بر ستیغ قله ها پرچم طوفان و عشق و آفتاب

شط چشمانش پراز موج امید باغ رخسارش شکوفا چون بهار  
بر لبش لبخند سبز زندگی قامتش مانند سروی استوار

من نظرگاه سرودم ماه بود او مرا از آفتاب آواز داد  
من نهایت گاه اوجم اختران او مرا تا کهکشان پرواز داد

\* \* \*

ای شهید جاودان عشق خلق شاهد شورشگر راه خدا  
از تبار پاکباز انبیاء رهگشای انقلاب توده ها

ای بشارت گوی صبح راستین پیک پیغام آور پایان شب  
تاسحرپژواک سرخ نغمه ات شعله می ریزدبه جسم و جان شب

ای که باندیشه و خونت به خلق معنی توحید را آموختی  
مشعل آزادی و عرفان و قسط در سپهر انقلاب افروختی

ای کلامت در دل ایران زمین بذر سرخ و آتشین آفتاب  
چشمه آگاهی و عشق و نبرد نطفه آتشفشان انقلاب

ای یل دریا دل پولاد عزم خصم شاه و شیخ و شب اندیشگان  
اسوه رزمندگان پاکباز سمبل پیکار خلق قهرمان

آتش اندیشه ات پاینده باد ای شهید عاشق عاشق تبار  
آرمان پر فروغت جاودان رهروان راه سرخت بیشمار

آذر ماه ۱۳۶۵

\* این شعر را بعد از جریان « خط شریعتی زدایی» در تأثیر از کتاب ارزشمند تجدید عهد با شریعتی نوشته شهید دکتر مجید شریف سروده ام و همان موقع همراه نامه ای برای ایشان به فرانسه فرستادم .

... ادامه از صفحه ۸

مثلا تمام فضیلت شیخ فضل الله نوری این بود که کاملاً به سنت پای بند بود و هر چیزی که بوی غرب می داد را رد می کرد . این نشانه اسلام ناب ایشان بود . این نشانه اصالت ایشان و برتری اش بر همه رهبران سیاسی آن دوره شمرده می شود . ایشان سعی می کرد در مقابل مشروطه و روشنفکری بایستد . اظهار نظر در مورد سرنوشت شیخ فضل الله نوری بحث دیگری است ، ولی وقتی هنوز این معیار در رادیو و تلویزیون حاکم است و معیار فضیلت و اصالت یک نفر ، «ناب» بودن است ، چه باید گفت؟ این «ناب» هاست که هنوز مشکل ایجاد می کند . «ناب» گرایی چه به شکل سنتی و چه به شکل مدرن ، چه چپ و چه راست ، همیشه مینا و توجیه گر توتالیتاریسم ، سرکوب ، دیکتاتوری و عدم تحمل و تساهل بوده است ...

من به مقوله یی به نام تهاجم فرهنگی قایل نیستم . فکر می کنم طرح این مسایل نشان ضعف است . کسانی دغدغه و نگرانی از تهاجم دارند که ناتوان هستند و توان آفرینش و همپایی با مقتضیات جامعه رو به رشد را ندارند . بنا بر این با هر چیزی که متفاوت است و امنیت آنها را به هم می زند ، امنیت فکری و ذهنی آنها را نابود می کند ، با بدگمانی برخورد می کنند . همیشه فرهنگ ها بر یکدیگر نفوذ داشته اند . ممکن است این نفوذ شکل تهاجمی ، تقلیدی یا تحمیلی داشته باشد ... برخی صحبت از تهاجم فرهنگی می کنند ولی خودشان در فکر این هستند که افکار خودشان را در همه جا نفوذ بدهند . یک بام و دو هوا که نمی شود . فریاد می کنند چرا در فلان کشور با حجاب ها را به مدارس راه نمی دهند ولی خودشان می خواهند تمام خواست های خودشان را در همه جا تحمیل کنند . به کسانی که به معیار خودشان معتقد نیستند خواست خودشان را حتی در شیوه لباس پوشیدن تحمیل می کنند ... این سؤال مطرح است که چرا بعد از ۲۰ سال تحمیل و زور گفتن ، گزینش کردن بر اساس فکر ، شکل و لباس ، بحث تهاجم فرهنگی مطرح می شود . جواب این است که شیوه های به کار رفته ، کارآیی نداشته است ...

تا در بالا لمپنیسم نباشد ، در پایین ایجاد نمی شود اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی ، بر آورند غلامان درخت را از بیخ . «الناس علی دین ملوکهم» . وقتی که در بافت حاکمیت و بین کسانی که مسئولیت های جدی و مهم دارند ، بینش لمپنی وجود دارد و بی اعتنایی به قوانین و تعهدات صورت می گیرد ، از حداقل نزاکت و آداب و معاشرت اجتماعی سر باز می زنند ، به تحقیر و توهین به دیگرانی که تنها جریشان تفاوت با آنهاست وجود دارد ...

وحشتی که در همه جا ایجاد شده ، چندگانگی را ایجاد بقیه در صفحه ۳

## مجید شریف ، اندیشه وزری بی قرار

«به میهنم باز نمی‌گردم تا با قدرتی یا مقامی بیعت نمایم ؛ بیعتم تنها با خدای خویش است و با آنانی که با عشق به انسانها زندگی می‌کنند ، آزادی مردم را محترم می‌شمارند و از برای خدمت فروتنانه و صمیمانه به هموعان خویش آمادگی دارند .»  
مجید شریف

### یادی و خاطره بی

اولین بار در سال ۱۳۵۹ بود که دیدمش . در دفتر تدوین و تنظیم مجموعه آثار دکتر شریعتی . برای ما که آن روزها همه چشم امیدمان به آنانی بود که در تقویت راه او می‌کوشیدند ، یافتن هر اثر تدوین شده ای از شریعتی غنیمتی بود و انگیزه ای برای رفتن . و معلوم است که نقش فردی چون مجید در این رابطه چقدر ارزشمند بود . بویژه که دیده بودمش چگونه صمیمانه و عاشقانه در این راه ، آن هم در روزهایی که مرتجعین سایه شریعتی را دوباره از دور با تیر می‌زدند ، کار می‌کرد و دغدغه انتشار آثار ضد ارتجاعی او را داشت . و برای ما که رهرو راه شریعتی بودیم و مردمی که او را دوست می‌داشتند و منتظر انتشار اثر تازه بی از او ، چقدر این کار با ارزش بود . و در همان روزها و در همان دفتر بود که با شهید ابوذر ورداسبی و پرویز خرسند نیز از نزدیک آشنا شدم . و مجید خودش که با آن قامت ورزشکارانه اش پشت میز کارش می‌نشست و سعی در تدوین آثار معلم را داشت . تا بعدها که گاهنامه کتاب محراب منتشر شد و مجید یکی از پایه های اصلی آن بود . نشریه ای که به سرعت رشد کرد و مطرح شد ، اما بیش از سه شماره دوام نیاورد . انحصار طلبان حاکم بیش از این نتوانستند تحملش کنند ؛ چرا که آن نشریه تبدیل به ارگان ایندولژریک و سیاسی - فرهنگی بسیاری از روشنفکران برجسته و مترقی مذهبی شده بود (۱) : دکتر محمد ملکی (ناشر و توزیع کننده آثار شریعتی در سال های قبل از انقلاب و اولین سرپرست دانشگاه تهران در بعد از انقلاب ، که پس از چندی توسط آخوندیسم حاکم به اوین عودت داده شد ، و چند سالی از عمرش را دوباره در آنجا و آن هم زیر شکنجه! سپری کرد) ، پرویز خرسند (یار و همراه شریعتی که در اوایل انقلاب مدتی سردبیر مجله سروش - تماشای سابق - بود و بعدها از آنجا عذرش را خواستند) ، استاد طاهر احمدزاده (اولین استاندار خراسان پس از انقلاب ، از یاران و همراهان استاد محمد تقی شریعتی و دوست و هم‌رزم دکتر شریعتی ،

زندانی سابقه دار قبل و بعد از انقلاب و پدر شهیدان مسعود و مجید که از بنیانگزاران سازمان چریک های فدایی خلق بودند) ، محقق شهید ابوذر ورداسبی (که قفس این جهان به راستی برایش تنگ بود ، اندیشمندی که اگر می ماند ... و دومین نوشته ام را برای اولین بار هم او بود که خواند و به "انتشارات قلم" سپرد ؛ هر چند که پس از چاپ بلافاصله جمع آوری شد) ، استاد علی تهرانی (از معدود آخوندهای استثنایی و صادق آن زمان ، که حکومت خمینی را تحمل نکرد و با نیروهای مترقی همراه شد و بعدها به عراق گریخت) ، دکتر حسن توانایان فرد ، نویسنده و محقق اقتصاددان (که با طرح ها و نقدهای اقتصادی اش بنیانگزاران حزب جمهوری اسلامی از قبیل بهشتی و رفسنجانی و خامنه ای را به محاکمه می کشید) و ... و مجید با این طیف فکری و سیاسی پیوند خورده بود ؛ با آثار با ارزشی چون اسلام راستین تولدی دوباره می یابد ، اسلام منهای دموکراسی؟ ، ویژگی های مبارزه مکتبی ، سرمایه داری بیگانگی از خویشتن و ...

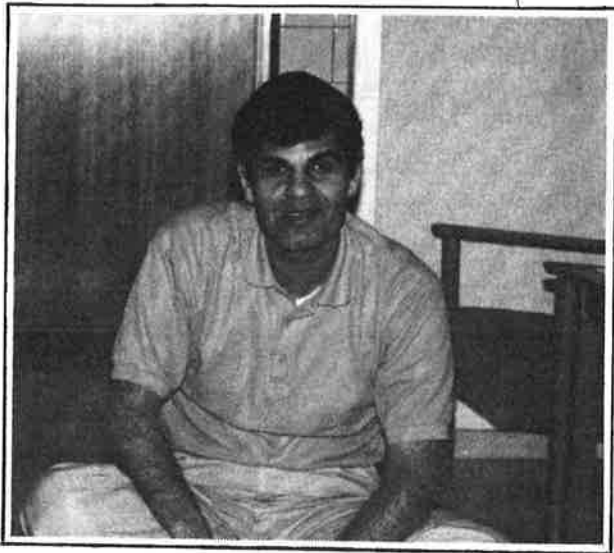
تاکید ویژه او بر "اندیشه انتقادی" و تلاشی های بی وقفه برای گسترش و اشاعه آن ، بدون شک یکی از دست آوردهای ارزنده وی خواهد بود ، که اثر خود را بر ذهن و افکار هر انسان اندیشمندی خواهد گذاشت .

در همان ایام که بسیاری از روشنفکران از خارج بازگشته - بویژه اگر به مذهب هم گرایشی داشتند - می توانستند به راحتی خود را به آخوندیسم نزدیک کنند و به نان و نوایی برسند ، و برخی همین کار را کردند (۲) ، مجید نه تنها به آنها روی خوش نشان نداد ، بلکه با قرار گرفتن در کنار عناصر و نیروهای ترقی خواه ، محرومیت ها را به جان خرید . چه ، او درد مردم داشت و آزادی و برابری آنها از هر موهبت دیگری برایش ارجمندتر بود . او به درستی در بسیاری از مقالات خویش انحصارگران حاکم را به باد انتقاد می گرفت و از صراحت خود نیز هیچ هراسی نداشت . کما اینکه در مقاله ای که تحت عنوان "قسم به آزادی" در محراب ۳ درج کرد ، و آن را با دو غزل از شاعر بزرگ ، شهید فرخی یزدی در رثای آزادی شروع کرد ، نوشت :

« کسانی نیز هستند که به نام اسلام ، دیکتاتوری و استبداد و نابرابری و زورگویی و شکنجه و تفتیش عقاید و خونخواری را علنا و رسماً مشروع می شمارند . اینان دیگر از نظر ذهنی و بینشی و ارزشی بسیار عقب مانده اند و زمان تاریخی شان مدت ها است بسر رسیده و به زور و به طور "قاچاق" زنده اند و می کوشند تا خود را بر مردم این زمان تحمیل کنند . اینان دیگر باید بروند! ...

در اینجا از کسانی که اصولا پایه های تفکر و سیستم ارزشی

انجام داد. و در همه شماره های هبوط به طور منظم مطلب نوشت؛ و در جاهای دیگر، از جمله کتاب میعاد با شریعتی که آن هم به کوشش اینجانب منتشر شد.



مجید عنصری به غایت فعال بود؛ هیچگاه از گفتن و نوشتن خسته نمی شد. گویی اصلاً برای چنین امری خلق شده بود. نمونه روشن آن ترجمه کتاب روزه گارودی است که آن را در عرض یکی دو ماه انجام داده بود.

او نه تنها در زمینه نوشتن مقالات خود را متعهد و مسئول می یافت، که در زمینه مسائل شخصی نیز به شدت احساس مسئولیت می کرد. هیچگاه نامه ای را بی جواب نمی گذاشت. نه تنها بی جواب نمی گذاشت که حتی گاهی پیش دستی هم می کرد و منتظر جواب نامه اش نشده، نامه ای دیگر ارسال می کرد.

در برخورد هایش صمیمی بود و هر چه بیشتر زمان می گذشت بر خلوصش افزوده می شد و از منیت ها و خود بزرگ بینی هایی که برخی از روشنفکران دچارش می شوند فاصله می گرفت و بر خضوعش افزوده می گشت.

یکی دیگر از خصوصیات برجسته او انتقاد پذیری وی بود. او عنصری انتقاد پذیر بود و همیشه سعی می کرد تا این روحیه را در خود حفظ و تقویت کند. از انتقادهای سازنده و اصولی نه تنها آزرده خاطر نمی شد که حتی با پذیرش آنها فرد را به ادامه انتقاد و نظرات اصلاحی تشویق هم می کرد. (۴)

### دغدغه بازگشت به میهن

در این اواخر، از غریت دلش گرفته بود، و می گفت اگر کسی اهل کار کردن است باید جایی کار کند که به درد بخور باشد. یعنی بین مردم. خود را در خارج عاطل و باطل احساس می کرد و معتقد بود باید نقبی به درون زد. امری که باعث تحرک وی شد و او راهی وطن مألوف خویش کرد. جایی که آخرین ایستگاهش شد. بدون اینکه از خوردن برچسب های گوناگون هراسی به دل راه دهد. شهامتش را داشت که همه پی آمدهایش را به جان بخرد و بدین ترتیب به

شان در گذشته قرون وسطایی و در سنت "مشروع طلبی" استبدادی و بر اساس "تشیع صفوی" و در انزوای حوزه های محدود و ایستای جدا از حرکت جامعه و تاریخ شکل گرفته است و در تار عنکبوت روابط پوسیده ارباب و رعیتی و در تلفیق ارزش های درباری و فتوالتی با دگم های شبه مذهبی و سپس در رابطه نزدیک با بازار و خرده بورژوازی سنتی انجماد یافته است، انتظاری نیست، که اصولاً چه در بینش و چه در سیستم ارزشی و عملی اینان جایی برای آزادی های انقلابی و نیز برابری انسانی و طبقاتی وجود ندارد، که احکام فقهی شان نیز به فراوانی با ارزش ها و منافع طبقاتی فتوالتی و بازاری و خرده سرمایه داری آمیخته است، و اکنون نیز که به قدرت رسیده اند، می کوشند تا عقده دوران طولانی بی را که در جامعه به عنوان قدرت مطرح نبودند و مخصوصاً چند دهه اخیر را که به خاطر نفوذ فرهنگ غربی و رشد سرمایه داری تقریباً به کلی عقب زده شده بودند، خالی کنند و "تا تور داغ است، نان را بچسبانند". بیهوده نیست که اینان شیوخ مرتجع و استبداد پرستی همچون شیخ فضل الله نوری را به عنوان پرچمدار و پیشکسوت خود برگزیده اند و در راهشان گام برمی دارند. ...

بی تردید اگر انحصارطلبان توان، قدرت، تشکل، مدیریت و همگونی لازم را داشتند، حتی از کودکان نوزاد می خواستند که پیش از ورود به این دنیا پرسش نامه پر کنند - حرکتی "فرعون وار" - و اگر قول می دهند که در آینده "مکتبی" باشند، پای به زندگی گذارند! ...

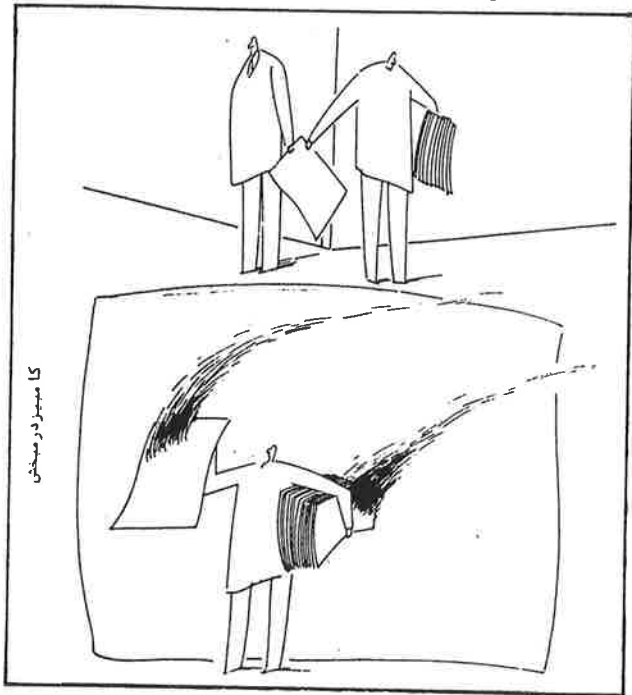
مردم ما نیز در این "عصر کبیر آگاهی خلق ها" به پیروی از سنت تاریخ در برابر هر قداره کشی خواهند ایستاد. حال این "قداره" در سیمای "چماق" و "ر-۳" ظاهر شود یا در چهره "ناپالم" و "ب ۵۲". فرقی نمی کند! آینده نشان خواهد داد. به امید آنروز! « (۳)

\*\*\*

و اما در خارج، برای اولین بار در میدان «رینکه بی» در یکی از مناطق استکهلم دیدمش. با همان قامت ورزیده. و این هنگامی بود که پس از فاصله گرفتن از مجاهدین و شورای ملی مقاومت، نشریه پویش را با همکاری چند نفر دیگر در استکهلم پایه گذاری کرده بود. و چه امیدوارانه. پس از انتشار چند شماره از پویش، به دلیل حضور او، من هم خود را آماده همکاری کردم. اما اولین بخش از مقاله ام که در آن نشریه درج شد، او اعلام توقف نشریه پویش را پخش کرد. به احترام او و رابطه دوستی مان، از درج بخش دوم مطلب در آن نشریه خود داری کردم.

اعلام توقف نشریه پویش از سوی او، باعث شد که نشریه هبوط نیز به جمع نشریات خارج کشوری پیوندد. اولین شماره اش را با مصاحبه ای طولانی با او در دو بخش انتشار دادیم. از آن پس دوستی ما نقطه عطف دیگری به خود گرفت. و سپس تا هنگامی که در خارج می زیست، همکاری خود را با ما ادامه داد و یکی از ستون های اصلی نشریه گشت. تا جایی که حتی تایپ هبوط های شماره ۱ و ۲ را نیز خودش

فشارهایی که بر وی آمده است ، نیز اشاره می کند : «لحظات سختی ، رنج ، کشمکش درونی ، نگرانی ، تنش ، احساس فشار و ... در مواجهه با مسائل و ابعاد مختلف زندگی کم نبوده و نیست.»  
اما دلیل اصلی او برای بازگشت را طبق تحلیل خود وی در جملات زیر می توان دریافت :



«من به ایران بازمی گردم ، چرا که از برای ماندن در اینجا دیگر معنا و دلیل و توجیهی نمی یابم . دیری ست که نیافته ام . اگر تا کنون مانده ام ، کمتر به دلایل شخصی بوده است. و اگر امروز عزم بازگشت دارم ، بسی کمتر به دلایل شخصی است . به هر روی ، برای رفتن دلایل بیشتری دارم تا برای ماندن ...»  
«چه بهتر که در ایران باشم ، چه ، آنجا ، حتی در زندان یا گورستان ، باری ، در جایگاه خود هستم.»

### مجید و اندیشه انتقادی

یکی از مسائل و موضوعاتی که در این اواخر ، به شدت ذهن وی را به خود مشغول داشته بود ، بازنگری در برداشت ها و مفاهیم ایدئولوژیک - فکری ، سیاسی - اجتماعی و فرهنگی بود . همین نگرش باعث شد تا او نیز همانند بسیاری از روشنفکران آزاد اندیش و مترقی به اندیشه انتقادی روی آورد . آن هم نه اندیشه انتقادی به مفهوم شعاری و تخیلی آن ، که به معنی واقعی خود ، که در آن تعصب و جمود فکری و دگم اندیشی عقیدتی ، مورد نفی و تردید قرار می گیرد و جای خود را به آزاد اندیشی ، نسبی گرایی ، تساهل و پذیرش تنوع و چندگانگی فرهنگی و سیاسی می دهد . امری که نیاز ضروری جوامعی چون جامعه ایران است که همواره و در طول تاریخ چند هزار ساله خود ، فاقد آن بوده است . چه ، نبود

ریسک بزرگی دست بزند . در داخل کشور نیز ، آنچنان که از فعالیت های علنی و صادقانه او برمی آید ، همان راه رفته را دوباره تقویت کردن بود و بس . چه در مصاحبه ها و مطالبی که در ایران فردا نوشت و چه در نشریات دیگر از قبیل جامعه ، خوانندگی ، آبان ، آزادی و ... و همه این ها بسیار طبیعی بود که برای چهره های مثل شیطانی زر و زور و تزویر گران آید . چه ، به روشنی می دیدند که نه تنها بازگشت او چیزی را به نفع آنها تغییر نداده است ، و نه تنها به هیچ مصاحبه رادیو تلویزیونی اختیاری و یا اجباری تن نداده است ، بلکه با تأکید بر مواضع پیشین ، مشکلی را نیز بر مشکل ها افزوده است . و در نتیجه رفت و آمدها و احضارهای مکرر به ساواک رژیم آخوندی بیشتر و بیشتر شد تا شاید روحیه تسلیم ناپذیرش را در هم شکنند .

کسی مثل او که از همان سال های آغازین انقلاب ، تکلیف خود را با ارتجاع مذهبی روشن کرده بود ، و بعد در خارج از کشور به جبهه مخالف آنها پیوسته بود و سپس از طرق دیگری راه خود را ادامه داده بود ، و بعدها که به ایران بازگشته بود ، نیز دست از فعالیت نشسته ، بدون اینکه کم ترین باجی به ارتجاع بدهد ، سرانجامش چندان غیر قابل پیش بینی نیست .

\*\*\*

در رابطه با بازگشت ، همانطور که در بیانیه های خود که پیش از بازگشت ، در خارج از کشور منتشر نموده و تأکید کرده بود که «به میهنم باز نمی گردم تا با قدرتی یا مقامی بیعت نمایم : بیعت تنها با خدای خویش است و با آنانی که با عشق به انسانها زندگی می کنند ، آزادی مردم را محترم می شمارند و از برای خدمت فروتنانه و صمیمانه به هموعان خویش آمادگی دارند .» ... «بازگشت به میهن» ، از برای من ، به منزله یک حق و حتی وظیفه طبیعی ، انسانی و ملی است ، که باید بی قید و شرط ، آزادانه و شرافتمندانه تحقق یابد . پس باید نه آنرا مشروط و موقوف به کسب حقوق یا انجام وظایف دیگر کرد و نه بابت آن به کسی یا مقامی حسابی پس داد . تحقق و تضمین آن نیز ، بیش و پیش از هر چیز ، امری درونی و وجدانی ست ، تا مقوله بی حقوقی یا فنی ، در مصاحبه با مجله ایران فردا شماره ۲۹ نیز بر همین موارد تأکید کرد و با شهامت هر چه تمام تر ، همین مسائل را بار دیگر یادآور شد : «مسئله این است که "حق بازگشت" ، به عنوان یک حق شهروندی ، یک حق طبیعی ، انسانی و ملی به رسمیت شناخته شود و تضمین گردد . و آن هم بازگشت بی قید و شرط ، آزادانه ، شرافتمندانه و عادلانه.»

هیچگاه ، هیچ نامه ای را بی جواب نمی گذاشت . نه تنها بی جواب نمی گذاشت که حتی گاهی پیش دستی هم می کرد و منتظر جواب نامه اش نشده ، نامه ای دیگر ارسال می کرد .

وی در همان گفتگوی با ایران فردا ، به طور تلویحی به

فرهنگ و اندیشه انتقادی و عدم تحمل چنین نگرشی از سوی اصحاب قدرت، باعث شده است تا جوامعی چون جامعه ما، در طول تاریخ خود، سال‌ها، بل قرن‌ها با نفی دگر اندیشی و چندگانگی، در چنبره فرهنگ استبدادی و تک‌ساحتی دچار آیند. مجید شریف با درک عمیق این موضوع - که البته از بینش و نگاه شریعتی نیز الهام گرفته بود - بیشتر تلاش‌های خود را بر تقویت و گسترش مبانی فکری و نظری اندیشه انتقادی استوار کرد. و کتاب ارزشمند سیری در قلمرو درون را در بستر چنین اندیشه‌یی به رشته تحریر درآورد.

خود وی در توضیح اندیشه انتقادی، در این کتاب، چنین می‌نویسد:

« باید به "خوداندیشی" و "بازاندیشی" رو کنیم، بدون از هرگونه ارفاق، مجامله و پرداختن صرف به شاخ و برگ‌ها.

در چنین مسیری، دست یافتن و مجهز شدن به "اندیشه انتقادی" بسی ضروری و حیاتی است، و این چیزی فراتر از "روحیه انتقادی" است، که بسیاری از افراد می‌توانند داشت و گاه حتی از سر سبکسری و منفی‌بافی و خودخواهی و مبالغه‌پردازی بیمارگونه! به یاری "اندیشه انتقادی" می‌توان نه تنها به نقد رویه‌ها و رویه‌ها و رژیم‌ها پرداخت، بلکه نیز به بررسی و نقد ریشه‌ها و روندها و رسم‌ها نشست و مهم‌تر از آن "خود" را مورد بازاندیشی قرار داد. در اینجا نه فقط اعمال و نمودها و رویدادها محک می‌خورند، بلکه مبانی نظری و عقیدتی و چرایی و چگونگی پابندی به آنها و نوع رابطه با آنها نیز مورد چون و چرا قرار می‌گیرند تا نسبی‌گرایی جایگزین مطلق‌گرایی و آزاداندیشی جانشین جزم‌اندیشی گردد. از مقدسات سنتی یا مدرن تقدس‌زدایی و رمز‌زدایی می‌شود و پرده‌ها و حجابها از روی دلایل و انگیزه‌ها و ماهیت‌ها به کناری می‌روند و در نتیجه چهره‌ها، اندیشه‌ها و باورها جایگاه واقعی و نسبی خود را، بدور از حق‌کشی و حرمت‌شکنی یا مبالغه‌پردازی و خودباختگی، باز می‌یابند.

از "سطح" به "عمق" و از "نمود" به "ماهیت" نفوذ می‌کنیم تا "انسان" چند بعدی را، انسان واقعی و اجتماعی - تاریخی را، فرا آوریم، در جایگاه خود بررسی کنیم و ارج نهیم. آگاهی و اختیار و انتخاب و آفرینش جایگزین ناخودآگاهی و دنباله‌روی و سرسپردگی و تکرار می‌شود. معنویت و عشق در پله‌یی بالاتر از خردگرایی قرار می‌گیرد، اما نه بدین معنا که می‌توان خردگرایی را فدای معنویت‌گرایی کرد، بلکه، برعکس، باید نخست اندیشه و خرد را در خود هضم نمود، پس آنگاه به بام معنویت و عشق و عرفان صعود کرد.

بر اساس چنین تلقی و برداشتی از اندیشه انتقادی، سرفصل آغازین آن نقد خویش‌فرهنگی، سیاسی، اعتقادی و اجتماعی خویش است. منطقه‌یی که پای گذاشتن در آن شهادتی پیامبرانه، جسورانه و گستاخانه می‌طلبید.

و اما امروز، بویژه در جوامعی چون ما، نیاز به "اندیشه انتقادی" بیش از هر زمان احساس می‌شود، چه از این رو که

در برزخ میان "کهنه" و "نو" قرار داریم، چه بدین خاطر که تحولات سریع و دامن‌گستر ما را به بیداری و ارزش‌سنجی جدیدی فرا می‌خواند و چه از این لحاظ که برای ما - نه تنها در سطح عمومی، بلکه در سطح "روشنفکران" نیز - هرگز "اندیشه انتقادی" به صورت یک "سنت" در نیامده است... با کمال تأسف باید گفت که در چنین شرایطی، حتی اگر "نقد" هم صورت گرفته است، در بسیاری موارد، به جای اینکه گام به گام، خلاقانه، درون‌جوش و با توجه به مرحله تحول اجتماعی و نیازهای مربوط به آن باشد، با اتکای وابسته ساز و تعیین‌کننده به "غیر"، به صورت شتابزده و ناپخته و هضم نشده بوده است و بیش از اینکه از تأمل منطقی و مسئولانه و مستقل برخاسته باشد، از احساسات و تمایلات و سلیقه‌ها و واکنش‌های تدافعی سر زده است و هم از این رو آنچنان تأثیر مثبت و پیش‌برنده‌یی نداشته است: در خلوت یا محدوده محفلی و گروهی و صنفی خود به "نقد" نشسته ایم بی آنکه بتوانیم یک جریان یا روند دیر پا و عمیق اجتماعی را دامن‌بزنیم یا یک احساس و گرایش خودانگیخته مشترک را توضیح دهیم و هدایت کنیم، و اینست که یک باره دیده ایم، "در میان آه و اسف فراوان" ما، تحولات اجتماعی و سیاسی به گونه‌یی متفاوت با آنچه انتظار داشته یا پیش‌بینی کرده ایم، و در غیبت ما، روی داده‌اند و ما جا مانده ایم! غالب نقدهایی که تا کنون از جانب روشنفکران و مبارزان ما به "مذهب" شده است، از این دست است.

اکنون، پس از طی بسیاری تجربه‌های تلخ و رنج آور بن‌بست و ناکامی، امید آن می‌رود که با چشمانی بازتر، با ذهنی روشن‌تر و با دلی گشاده‌تر، در راه ایجاد فضای "نقد" سالم و ریشه‌یی و بویژه برقراری سنت "اندیشه انتقادی" گام برداریم. (۵)

آنچنان که از گفتار وی بر می‌آید، او به طور بسیار جدی و مسئولانه‌یی خواهان طرح و گسترش اندیشه انتقادی، آن هم نه فقط در سطح روشنفکران و مبارزان و آن هم محفلی، بلکه به صورت یک جریان ریشه‌دار و عمیق اجتماعی که به طور مستمر و پیگیر در مناسبات فرهنگی، عقیدتی و اجتماعی - سیاسی نقش ارزنده و تعیین‌کننده‌یی را بر عهده بگیرد و زنگارهای فرهنگ و اندیشه‌های ارتجاعی و خودمحورانه را مورد نفی و انکار قرار دارد، معتقد بود. امری که طبیعتاً خویشاوند بسیاری از جریان‌های مطرح سیاسی و فرهنگی نبوده و نخواهد بود. چه، بر اساس چنین تلقی و برداشتی از اندیشه انتقادی، سرفصل آغازین آن نقد خویش‌فرهنگی، سیاسی، اعتقادی و اجتماعی خویش است. منطقه‌یی که پای گذاشتن در آن شهادتی پیامبرانه، جسورانه و گستاخانه می‌طلبید.

زنده یاد مجید شریف همین روند "اندیشه انتقادی" را حتی در ایران نیز دنبال کرد و در یکی از آخرین مطالب خود، در مجله ایران فردا، از جمله خصوصیات برجسته شریعتی را، تلاش، تعمیق و گسترش اندیشه انتقادی ارزیابی کرد و نوشت:

" شریعتی بیش از هرکس دیگری در جامعه ما در پی گسترش



و تعمیم و تعمیق "اندیشه انتقادی" بود و این اندیشه را در "مقدسات" سنتی و مدرن به کار می بست . " (۶)

او به درستی در بسیاری از مقالات خویش انحصارگران حاکم را به یاد انتقاد می گرفت و از صراحت خود نیز هیچ هراسی نداشت .

#### توضیحات

بدون شک در شرایط کنونی جامعه ایران بسیار مفید ، اثر گذار و ضروری می نماید .

(۱) در اینجا به موضعگیری های بعدی این شخصیت ها کاری ندارم ، عملکرد آنها در همان دوره مورد نظر است . هر چند تقریباً تمامی این روشنفکران به آرمان های آزادی همچنان وفادار ماندند .

(۲) مثل حسن حبیبی و امثال او که عصای دست آخوندیسم شدند و همه چیز خود را به بهای ناچیزی فروختند! و شوخی تاریخ اینکه مجید کاری را ادامه داد که همین حسن حبیبی - معاون ابدی و همیشگی همه رؤسای جمهور! - از جمله دست اندرکاران و آغازگران آن بود . مجموعه های شماره ۱ تا ۸ از آثار شریعتی زیر نظر حسن حبیبی - که آن روزها هنوز بوی قدرت آلوده اش نکرده بود ، و خود را تا حدودی به اندیشه های دوره دانشجویی اش متعهد احساس می کرد - چاپ و منتشر شدند .

(۳) کتاب محراب ، شماره ۳ ، بهمن ماه ۱۳۵۹ ، صفحات ۳۶-۳۷ و ۴۹ (اینها نمونه ناچیزی از مواضع و عملکردهای زنده یاد مجید شریف ، در سال هایی است که یک آخوند خارجه نشین اخیراً مدعی شده است ، مجید شریف طی این سال ها کار و زندگی می کرده است!) و نه در یکی از مهم ترین نشریات روشنفکران مطرح و مترقی مذهبی آن زمان نقشی داشته است و نه در تدوین و انتشار آثار ضد ارتجاعی شریعتی و نه نویسنده یی با چند جلد آثار ارزشمند ، و نه ...)

(۴) نگارنده خود مواردی را به یاد می آورد که پس از مطالعه مقالات او که برای درج در نشریه می فرستاد اگر نظرات اصلاحی و یا انتقادی داشتم و ایشان آنها را منطقی می یافت ، با کمال گشاده رویی می پذیرفت و به تصحیح آنها می پرداخت . گاهی حتی از این هم فراتر می رفت . برای نمونه هنگامی که از او خواسته بودم تا مقاله یی برای درج در کتاب میعاد با شریعتی بنویسد ، و او هم مقاله یی نوشت و ارسال کرد ، من هم طبق معمول مقاله را مطالعه کردم و نقطه نظرات خود را که کم هم نبودند! برایش نوشتم ؛ او هم پس از مطالعه ی یادداشت های من ، آن مقاله را که پیش من بود کنار گذاشت و مقاله دیگری نوشت .

(دستنویس هر دو مقاله هم اینک پیش اینجانب محفوظ است .)

(۵) از مقدمه کتاب سیری در قلمرو درون

(۶) ایران فردا ، شماره ۳۴ ، تیرماه ۱۳۷۶ ، صفحه ۲۳



زنده یاد مجید شریف برخی از ابزارها و پیش شرط های دست یافتن به اندیشه انتقادی را مبارزه با پدیده هایی می دانست ، که همگی به درستی می دانیم چگونه در جامعه و فرهنگ ما ریشه دوانده اند ، و ما را از دست یافتن به دموکراسی ، آزادی و ارزش های انسانی بازمی دارند . این پدیده های اجتماعی و فرهنگی که او به درستی بر می شمرد ، عبارتند از :

بت پرستی - در همه اشکال آن ، از رهبر پرستی گرفته تا تشکل و سازمان پرستی  
خودپرستی و خود محوری  
دگمیت و جزم اندیشی  
مطلق گرایی  
خود را حق مطلق تلقی نمودن و دیگران را شر مطلق ارزیابی کردن  
و ....

در مقابله با این پدیده ها ، معتقد به رشد و اشاعه مفاهیم و ارزش های دیگری بود که برخی از آنها را به شرح زیر می توان خلاصه کرد :

نسبیت باورها و ارزش ها  
پذیرش و اعتقاد جدی به پلورالیسم فرهنگی - سیاسی  
آزادی ، دادگری و معنویت  
باز اندیشی در مبانی فکری و فرهنگی  
تکیه بر اخلاقیات "مردم گرایانه"  
طرح نهادهای دموکراتیک  
تنوع فکری - سیاسی در نهادهای دموکراتیک  
و بالاخره تلاش و فعالیت در جهت همه گیر نمودن اندیشه انتقادی ، در همه ابعاد آن .

او آثار ارزشمندی بر اساس همین نگرش از خویش برجای گذاشت که بی شک در یک شرایط مساعد و به دور از تعصب و دگم اندیشی ، جایگاه طبیعی خود را خواهند یافت و ارزش های خود را به نمایش خواهند گذاشت . او در همه این آثار ، با نسبی گرایی ، بازانندیشی ، و با نگاهی منصفانه به روابط و پدیده های فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی می نگرد ، و در این رابطه بدون شک کارهایش در جامعه ما بازتاب مناسب خویش را خواهد یافت . تأکید ویژه او بر "اندیشه انتقادی" و تلاش های بی وقفه برای گسترش و اشاعه آن ، بدون شک یکی از دست آوردهای ارزنده وی خواهد بود ، که اثر خود را بر ذهن و افکار هر انسان اندیشمندی خواهد گذاشت .

متأسفانه شرایط سیاسی و فرهنگی موجود و حاکم بر ایران و نیز شهادت زودرس این امکان را به او نداد تا با جدیت بیشتری به طرح و تبلیغ اندیشه انتقادی بپردازد ؛ موضوعی که

## حدیث قابل فهم ستیز با واقعیت!

ناصر احمدی

آقای جلال گنجه ای سخنگوی جمعیت دفاع از دموکراسی و استقلال ایران (داد) در مقاله یی با عنوان «حدیث غریب درماندگی» که در نشریه مجاهد شماره ۴۷۸ درج شده است ، مطالبی را به قول خودش «برای خدمت به حقیقت» در باب حیات سیاسی و فرهنگی زنده یاد مجید شریف پیش کشیده است که بررسی آن به شرحی که خواهد آمد به وضوح دلالت بر آن دارد که آقای جلال گنجه ای بر خلاف مدعایش نه تنها به هیچ روی خدمتی به حقیقت نکرده ، بل به منظور دست یافتن به یک هدف مشخص سیاسی که همان کوبیدن و لجن مال کردن مجید شریف است ، به کلی حقیقت و آن هم تمام حقیقت را وارونه جلوه داده و ذبح شرعی کرده است ! این قلب حقیقت در مقاله آقای جلال گنجه ای را چنین می توان برشمرد:

### تسلیم طلبی

آقای گنجه ای در آغاز مقاله اش بی هیچ توضیح و استدلالی این حکم را صادر می کند که بازگشت مجید شریف به ایران یک عمل تسلیم طلبانه و خائنانانه بوده است . به این سخنان ایشان توجه کنید : « در مورد علت مرگ یا قتل او اقوال مختلفی در میان است که من از آن درمی گذرم . اما در هر صورت مانند کسانی که پیش از این قربانی "بازگشت" به زیر قبا شده بودند ، سرانجام این تسلیم شدن خائنانانه که با نام مستعار "بازگشت" پوشانده می شود ، تنها به مرگی مانند آن چه برای شریف پیش آمد محدود نمی شود ، بلکه خیانت آشکار بر ضد عالیترین مصالح ملت و شریف ترین فرزندان مبارزش می باشد . برای خدمت به حقیقت و برای آن که از سطح به عمق موضوع توجه شود ، نباید فراموش کنیم و بگذاریم فراموش شود که پیش از مرگ جسمانی این اشخاص ، فاجعه بزرگتر که همانا تسلیم شدن به آخوندهاست ، وقوع یافته و همین را باید از این خیل مرده خواران بازخواست کرد که چرا در کنار شیون و فریادها در سوگ او ، از بابت این خیانت و تسلیم ، آه و اعتراضی نکرده و نمی کنند؟ »

بی تردید تا آنجا که به "خیل مرده خواران" آماج انتقاد آقای گنجه ای مربوط می شود ، بازگشت هر عنصر سیاسی به ایران به بهای سازش با نظام خودکامه و ارتجاعی "ولایت مطلقه فقیه" و سرپوش گذاشتن بر جنایت های بی شمار آن خیانتی است مبرهن به آرمان های دموکراتیک مردم ستمبیده ما ، که هر ایرانی آزاده و مبارز و مسئول در قبال سرنوشت جامعه موظف است آن را بدون کم ترین درنگ و شبهه یی افشا و محکوم

نماید ، ولی توقع آقای گنجه ای از این "خیل مرده خواران" مبنی بر اعتراض به تسلیم شدن مجید شریف به "آخوندها" توقع کاملاً بی جایی است ، چون بر خلاف مدعای فاقد مدرک و سند و استدلال آقای گنجه ای ، این "خیل مرده خواران" بازگشت مجید شریف به ایران را نه "تسلیم شدن به آخوندها" و "خیانت به عالیترین مصالح ملت و شریف ترین فرزندان مبارزش" که تسلیم شدن به واقعیت ها و خدمت به منافع مردم ایران و جنبش دموکراتیک آنها علیه استبداد مذهبی تلقی می کنند . در سطور پایین تر خدمت درخشان و تحسین برانگیز مجید شریف به مردم پس از بازگشت به میهن را نشان خواهیم داد ؛ لذا عجالتاً به واقعیت هایی اشاره می کنیم که مجید شریف را به دنبال یک دوره مبارزه سیاسی و فرهنگی در خارجه به اتخاذ تصمیم جسورانه و مسئولانه بازگشت به ایران رهنمون ساخت . این واقعیت های سر سخت و انکار ناپذیر اجتماعی به قرار ذیل است :

۱) در کشورهای موسوم به جهان سوم و خصوصاً کشورهای اسلامی مشکل اصلی که همه مشکلات دیگر در تحلیل نهایی از آن نشأت می گیرد ، مشکل فکری و فرهنگی است و به همین دلایل انقلاب سیاسی و جابجایی قدرت سیاسی در این کشورها بدون پشتوانه فکری و فرهنگی در نهایت محکوم به شکست و بن بست است . این که همه انقلاب های سیاسی در کشورهای جهان سوم عاقبت به انحراف و ناکامی و بن بست انجامیده ، قبل از هر چیز از اینجا ناشی می شود که همه این انقلاب های سیاسی فاقد پشتوانه فکری و فرهنگی بوده است . بنا بر این با امعان نظر به همین امر ، برای تحصیل دموکراسی و سوسیالیسم چاره بی نیست جز آن که به این واقعیت تن در دهیم و آن را باور کنیم که در کشورهای جهان سوم مبارزه فکری و فرهنگی بر مبارزه سیاسی و تغییر اندیشه و بینش جامعه بر تغییر ساختار سیاسی جامعه تقدم دارد ؛ با این توضیح لازم که هر مبارزه فکری و فرهنگی لزوماً واجد مضمون و جهت گیری سیاسی نیز هست .

او از بدو ورود به ایران تا زمان مرگ که چیزی حدود سه سال می شود ، زندگی خود را یکسره وقف رشد فرهنگ جامعه و ارتقاء شعور و خودآگاهی اجتماعی و فرهنگی مردم نمود .

۲) در شرایط کنونی جامعه ایران به رغم تداوم حاکمیت ضددموکراتیک «ولایت مطلقه فقیه» رسالت نخستین روشنفکران به مثابه پیامبران جامعه خویش نه تلاش برای کسب قدرت سیاسی که تلاش برای ایجاد و پیشبرد یک جنبش فکری و فرهنگی است ، جنبشی که البته هدف و چشم انداز آن امحای ریشه یی استبداد ، استثمار ، جهل و تبعیض جنسی و قومی و دینی و نیز دستیابی به دموکراسی و سوسیالیسم از راه جایگزینی نظام «ولایت مطلقه فقیه» با نظامی دموکراتیک و مردم سالار است .

۳) ایجاد و پیشبرد جنبش فکری و فرهنگی لزوماً در بستر جامعه ایران و در ارتباطی تنگاتنگ با مردم امکان پذیر است .

مردم موضوع، بهانه و هدف جنبش فکری و فرهنگی به شمار می آیند و به همین لحاظ ناگفته پیداست که شناخت نیازها، حساسیت ها و دغدغه های مردم که جنبش فکری و فرهنگی می باید بر مبنای آنها شکل گیرد، تنها از طریق حضور عینی روشنفکران در متن جامعه و ارتباط مستمر آنان با مردم ممکن و قابل حصول است. به عبارت دیگر اگر هر روشنفکری به واقع در اندیشه هدایت مردم، تحول آفرینی در جامعه، تأثیر نهادن بر فرایند تغییرات اجتماعی و بالاخره بر هم زدن نظم موجود است - رسالتی که ظرف سال های اخیر برخی از روشنفکران و هنرمندان داخل کشور به رغم فضای سرکوب و اختناق تا حد قابل توجهی از عهده انجام آن برآمده اند - راهی جز حضور در جامعه و پیوند با مردم خویش پیش روی ندارد، و الا با نشستن در خارجه و شعار سرنگونی رژیم سر دادن ولی در عمل دنباله رو حوادث بودن و به انعکاس اخبار تحولات سیاسی و فرهنگی داخل کشور و مبارزات مردم بسنده کردن، کاری که غالب نیروهای سیاسی و فرهنگی مقیم خارج کشور انجام می دهند، هرگز نه می توان خود را روشنفکر به مفهوم واقعی کلمه نامید و نه آن که رسالت روشنفکری خویش را از قوه به فعل مبدل نمود.

گوناگونی که به طور مداوم با آنها مواجه بود، به روشنی تلاش شجاعانه او برای آگاهی دادن به مردم و افشای سرشت ارتجاعی و ضد دموکراتیک نظام "ولایت مطلقه فقیه" را نمایان می سازد: « تا در بالا لمپنیسم نباشد در پایین ایجاد نمی شود »، « شریعتی به درستی فاجعه بهره برداری از مذهب و عقیده در خدمت سیاست و قدرت را بر ملا ساخت و هشدار داد. از این رو شریعتی نه تنها در ایجاد حکومت مذهبی با ویژگی هایی که در سال های اخیر شاهد بودیم، حرکتی نکرد، بلکه اگر حرکت و پیشگویی ها و نظرات و هشدارهای او در نظر گرفته می شد، سیر وقایع و نوع حکومت و مسائل پیش آمده متفاوت می شد ... »، « اما جای تعجب و تأسف است که در ایران برخی از کسانی که سنگ دفاع از روزه گارودی و دفاع از حق آزادی بیان او را بر سینه می زنند خود از آمران و عاملان سرکوب آزادی اندیشه و پژوهش و بیان و از بانیان و خواستاران محاکمه های آچنانی هستند. » این ها بخش هایی از اظهارات صریح و شفاف مجید شریف درباره اوضاع سیاسی جامعه بود که به ترتیب در مصاحبه های او با نشریه آبان و روزنامه جامعه و ماهنامه ایران فردا طرح شده است. مجید شریف اما علاوه بر مقالات و مصاحبه های روشنگرانه اش، در همین مدت کوتاه سه ساله، شش کتاب نیز با محتوای عمیقاً ضد استبدادی و ضد ارتجاعی ترجمه کرده که هر کتابش برای جنبش دموکراتیک مردم ایران در مسیر چالش بر تبهایی و سیاهی و فساد و جهل نظام "ولایت مطلقه فقیه" به مراتب مفیدتر، مؤثرتر و راهگشایتر از مجموعه مقالاتی است که آقای گنجی ای تا کنون در خارج از کشور منتشر کرده است!

### همکاری با وزارت اطلاعات رژیم

همکاری مجید شریف با وزارت اطلاعات حکومت مالاها ادعای دیگری است که آقای گنجی ای با توسل به آن درصدد بی اعتبار کردن او در بین افکار عمومی است: « آری باید پرسید که چرا از وقتی مجید شریف از سه سال و نیم پیش در ارتباط با وزارت اطلاعات رژیم آخوندی قرار گرفت و با پس دادن گذرنامه پناهندگی، به خدمت آخوند فلاحیان، وزیر اطلاعات دولت رفسنجانی درآمد، چرا این خیانت را محکوم و افشا نکردید، به خصوص که وی همان زمان با انتشار اطلاعیه، اعلام داشته بود: هر تغییر و تحول اصیل و پایدار، اساساً در درون و از درون صورت می پذیرد، و هنوز از راه نرسیده، مباشر نوشتن مطلب و تفسیر برای تلویزیون رژیم آخوندی هم چنین برای مطبوعات ملایان، و البته با نام مستعار ... صحبت ازدواج می شد ... اما آخرین اثر قلمی مجید شریف، به تاریخ ۱۴ خرداد امسال، اطلاعیه بی است که با امضای او در بازار تهران پخش شد و تحت عنوان «مجاهد حیا کن - ترقه پرونی رو رها کن» انفجار «دادستانی انقلاب اسلامی» را که «به حیات ۳ نفر از مردم» پایان داده است، محکوم می کند و طی آن «سازمانی را که مروج تروریسم همچون صهیونیسم می باشد» (عیناً با کلمات



آن چه در بالا اشاره شد، همان واقعیت ها و نکاتی است که شادروان مجید شریف به دلیل اعتقاد و باور عمیق به آنها بازگشت بی قید و شرط و در عین حال مخاطره آمیز به ایران را بر ماندن در امنیت و آرامش خارج کشور ترجیح داد و بهای چنین بازگشت شجاعانه را هم با از کف دادن جانش پرداخت کرد.

اما در مورد خدمت مجید شریف به مردم ایران توجه آقای گنجی ای را به این موضوع جلب می کنیم که او از بدو ورود به ایران تا زمان مرگ که چیزی حدود سه سال می شود، زندگی خود را یکسره وقف رشد فرهنگ جامعه و ارتقاء شعور و خودآگاهی اجتماعی و فرهنگی مردم نمود. به عنوان مثال این سخنان مجید شریف با توجه به محدودیت ها و فشارهای

سرکرده سابق سپاه پاسداران با تأکید بر صهیونیسم) با رویکردی لمپنی شلاق کش می نماید .

حرف های آقای گنجبه ای برای اثبات همکاری مجید شریف با "وزارت اطلاعات رژیم آخوندی" اگر چه هر مرغ پخته بی را به خنده وامی دارد ، معذالک پرداختن به آنها خالی از لطف و فایده نخواهد بود :

۱) آقای گنجبه ای با استناد به این سخن مجید شریف که : «هرگونه تغییر و تحول اصیل و پایدار اساسا در درون و از درون صورت می پذیرد» ، می خواهد این مسأله را به خواننده اش القا کند که مجید شریف طرفدار خط "استحاله" بوده و به خاطر اعتقاد به "استحاله" رژیم به ایران بازگشته است . اما بر خلاف تفسیر به رأی آقای گنجبه ای ، واقعیت این است که مقصود مجید شریف از عبارت فوق الذکر به زبان ساده این است که هر تغییر و تحول هنگامی اصیل و پایدار است که نه از خارجه و به مدد "دیپلماسی انقلابی" یعنی جلب حمایت دولت های غربی که از درون جامعه و با حرکت از پایین و تکیه بر مردم ایجاد شود .

۲) این ادعا که مجید شریف «مباشر نوشتن مطلب و تفسیر برای تلویزیون رژیم آخوندی شد و هم چنین برای مطبوعات ملایان ، و البته با نام مستعار» ، مطلقا کذب محض و عاری از حقیقت است . بی شک هرکس نداند ، آقای گنجبه ای نیک می داند حکومت ملاها با آن همه نویسنده و مفسر مزدور و جیره خوار که دور و بر خود دارد ، هیچ نیازی به مطالب و تفسیرهای مجید شریف با نام مستعار ندارد ، پس با این وجود ، چرا آقای گنجبه ای به جای انگشت نهادن بر مقالات و مصاحبه ها و کتاب های مجید شریف که به نام واقعی خودش در داخل کشور چاپ شده ، به مطالب و تفسیرهای او برای «تلویزیون رژیم آخوندی و مطبوعات ملایان با نام مستعار» تکیه می کند ، دلیلی جز این نمی توان پیدا کرد که چنته آقای گنجبه ای برای کوبیدن مجید شریف کاملا خالی است . با این همه ، آقای گنجبه ای برای آن که بتواند درستی مدعایش را ثابت کند ، اولاً باید نشان بدهد که مجید شریف کدام مطالب و تفسیرها را برای «تلویزیون رژیم آخوندی و مطبوعات ملایان با نام مستعار» نوشت و ثانیاً توضیح دهد که این کار چه سودی را برای رژیم در برداشته است ؟

مجید شریف اما علاوه بر مقالات و مصاحبه های روشنگرانه اش ، در همین مدت کوتاه سه ساله ، شش کتاب نیز با محتوای عمیقاً ضد استبدادی و ضد ارتجاعی ترجمه کرده که هر کتابش برای جنبش دموکراتیک مردم ایران در مسیر چالش بر تپاهی و سیاهی و فساد و جهل نظام 'ولایت مطلقه فقیه' به مراتب مفیدتر ، مؤثرتر و راهگشایتر از مجموعه مقالاتی است که آقای گنجبه ای تا کنون در خارج از کشور منتشر کرده است !

۳) داستان «صحبت ازدواج مجدد» مجید شریف «در خانواده یکی از ملاحی خط امام» نیز داستانی است نظیر داستان «نوشتن

مطلب و تفسیر برای تلویزیون رژیم آخوندی و مطبوعات ملایان با نام مستعار» که ساخته و پرداخته ذهن آقای گنجبه ای است و صحت ندارد . بی شک دلیل بی نیازی آقای گنجبه ای از ارائه سند و مدرک برای اثبات ادعایش را باید در یک کلام در این نکته جستجو نمود که ایشان مطلبش را اساسا برای هواداران "شورای ملی مقاومت" قلمی کرده است و مطلب نوشتن هم علیه کسی برای توجیه این هواداران چنان که می دانیم و در این سال ها شاهد بوده ایم ، نیازی به مدرک و سند ندارد . فقط کافی است ، فتوایی از طرف بزرگانشان بر ضد فرد و یا سازمان و گروهی صادر شود ، تا آنها که یزرگان خود را مصون از هرگونه خطا و انحراف می دانند ، بدون کم ترین تأمل و تعمقی آن را بپذیرند !

۴) آخرین اتهامی که آقای جلال گنجبه ای به پرونده مجید شریف وارد کرده است ، همان اطلاعیه بی است که گویا او «به تاریخ ۱۴ خرداد امسال» به قصد محکوم کردن عملیات نظامی «انفجار دادستانی انقلاب اسلامی» سازمان مجاهدین منتشر کرده است . در این زمینه پیش از هر چیز باید این واقعیت را درک کند که نقد اندیشه و روش های سیاسی مجاهدین حق طبیعی هر کس و از جمله مجید شریف است ، یعنی همانطور که مجاهدین به خود حق می دهند ، اندیشه و روش های سیاسی افراد ، گروه ها و سازمان های سیاسی را نقد و بررسی کنند ، دیگران هم از این حق برخوردار هستند که نظرات خود را به موضوع و عملکردهای سیاسی مجاهدین را در معرض قضاوت و داوری افکار عمومی قرار دهند . مثلاً انتقاد غالب نیروهای ابوزیسیون به مبارزه مسلحانه مجاهدین در شرایط کنونی فی نفسه ایرادی که ندارد هیچ ، بلکه بخشی از مبارزه با رژیم به شمار می آید ، چنان که نقد مبارزه رادیکال سیاسی و فرهنگی و نیز مبارزه رفرمیستی گروه های دیگر حق مسلم و خدشه ناپذیر مجاهدین در راستای مبارزه با رژیم است . اما درباره اطلاعیه بی با مضمون نفی عملیات نظامی مجاهدین و پشتیبانی از مزدوران رژیم به امضای مجید شریف که ظاهراً تنها در اختیار آقای گنجبه ای قرار گرفته ! و برای اولین بار ایشان است که خبر آن را می دهد ، باید گفت اولاً اگر چنین اطلاعیه بی در کار باشد، چرا آقای گنجبه ای در همان زمان انتشار اطلاعیه یعنی «۱۴ خرداد امسال» و یا حتی ماه های بعد از آن که مجید شریف هنوز در قید حیات بود ، آن را افشا نکرده است تا نظر مجید شریف را در مورد صحت و سقم آن بشنود ؟ ثانیاً بگیریم که اطلاعیه بی با عنوان «مجاهد حیا کن - ترقه پرونی رو رها کن» با امضای مجید شریف «در بازار تهران پخش شده» باشد ، آیا انتخاب چنین عنوانی با توجه به ادبیات مجید شریف که آقای گنجبه ای به خوبی با آن آشناست ، کافی نیست تا ثابت کند این اطلاعیه نه از طرف مجید شریف - که ساحت پاک او مبرا از این بازی های کاذب سیاسی است - بلکه از طرف وزارت اطلاعات رژیم و با انگیزه ضربه زدن به مجید شریف منتشر شده است ؟ و آیا دقیقاً به دلیل همین محتوا و ادبیات کذابی اطلاعیه مذکور نیست که آقای گنجبه ای از ترس آن که معلوم شود ، این اطلاعیه دسیسه وزارت اطلاعات علیه مجید



قلمی خود با «نشریات مقاومت» را بر خلاف روایت آقای گنجه ای نه از سال ۶۴ که از تابستان سال ۶۳ و با چاپ مقاله بی در نشریه مجاهد شماره ۲۰۷ است که آغاز می کند. این همکاری البته در اوایل سال ۶۷ خاتمه می یابد.

### جدایی از جمعیت داد

آقای جلال گنجه ای در ادامه اظهارات فوق الذکر آنگاه به سراغ موضوع جدایی مجید شریف از جمعیت داد می رود، به این ترتیب که: «چنین بود که وی به اعتبار عضویت در جمعیت داد، مانند شمار دیگری از اعضای جمعیت داد امکان یافت در قالب هیأت این جمعیت، در چند نشست شورای ملی مقاومت شرکت کند. اواخر سال ۶۵ که طبق مقررات جمعیت، وی می بایست با عضو دیگری جایگزین می شد، تمایل جدایی از جمعیت را با این توضیح مطرح کرد که: می خواهد مدار خود را تغییر دهد» و قصد درخواست عضویت در شورای ملی مقاومت را دارد.»

بر اساس توضیح آقای گنجه ای، جدایی مجید شریف از جمعیت داد و تصمیم او برای درخواست عضویت در شورای ملی مقاومت، بفهمی نفهمی به خاطر آن بوده است که آقای گنجه ای می خواست، عضو دیگری از جمعیت داد را به جای او برای شرکت در جلسات شورا انتخاب نماید! این توضیح به کلی نادرست است. توضیح واقعی جدایی مجید شریف از جمعیت داد را می باید در نکاتی جست که ذیلا ردیف می شود:

۱) سرسپردگی مطلق و تمام عیار آقای گنجه ای به مجاهدین پس از انقلاب ایدئولوژیک آنها در اواخر سال ۶۳: این سرسپردگی را به عیان می توان در نامه بی که آقای گنجه ای خطاب به «رهبری نوین» مجاهدین نوشته و در نشریه مجاهد همان سال ها چاپ شده است، مشاهده نمود.

۲) پس از تبدیل جمعیت مستقل و دموکراتیک داد به یک جمعیت ایدئولوژیک هوادار مجاهدین که در پی اعلام رسمی سرسپردگی کامل آقای گنجه ای رهبر این جمعیت به مجاهدین صورت گرفت - به دلیل همین استحاله جمعیت داد - تعدادی از اعضایش به تدریج از آن فاصله گرفتند.

۳) ممانعت آقای گنجه ای از چاپ مقاله مجید شریف با عنوان «شریعتی موحد ضد استثمار» در نشریه «راه آزادی» ارگان جمعیت داد؛ مقاله بی که مجید شریف آن را در جواب به مقاله آقای محمد علی توحیدی با نام «درباره مرحوم دکتر شریعتی - برخی مدعیان - مواضع مجاهدین» تحریر کرده بود. اینها دلایل اصلی جدایی مجید شریف از جمعیت داد و تقاضای او برای عضویت در شورای ملی مقاومت بوده و نه آن چه آقای گنجه ای بیان کرده است!

### عدم صلاحیت برای عضویت در شورا

آقای گنجه ای که هنوز خیال می کند عضویت در شورای ملی مقاومت یک امتیاز و افتخار بزرگ سیاسی محسوب می شود، پاسخ منفی این شورا به تقاضای مجید شریف برای عضویت در

آن را دال بر بی اعتباری او می داند و به همین جهت با غرور می نویسد: «بی شک ادامه عضویت او در جمعیت ما قبل از هر چیز به خواست خودش مربوط بود. لیکن پیداست که صرف تمایل اشخاص به تغییر رتبه و «مدار» هرگز توجیه عضویت در بالاترین ارگان یک مقاومت خونبار نبوده و نخواهد بود جز آن که این تمایل یک پیام نگران کننده بدهد، چه نسبت به ماهیت و یا عواقب این راهیابی به شورا. به خصوص که در همین ایام حرکات و اظهارات نگران کننده دیگری هم از ایشان صادر شده بود که از آن درمی گذرم... این بود که پس از بررسی در ترکیب آن روزی جمعیت، با صراحت به وی ابلاغ کردم که جمعیت با درخواست عضویتش در شورا مخالفت خواهد کرد و اگر لازم شد از حق وتو استفاده می کند... و در نتیجه درخواست های مکرر او برای عضویت در شورا، از جمله درخواست مکتوب ۲۳ اسفند ۱۳۶۵، به دلیل عدم صلاحیت در شورا پذیرفته نشد و از ۱۲ سال پیش هیچ رابطه بی با شورای ملی مقاومت ایران نداشته است.»

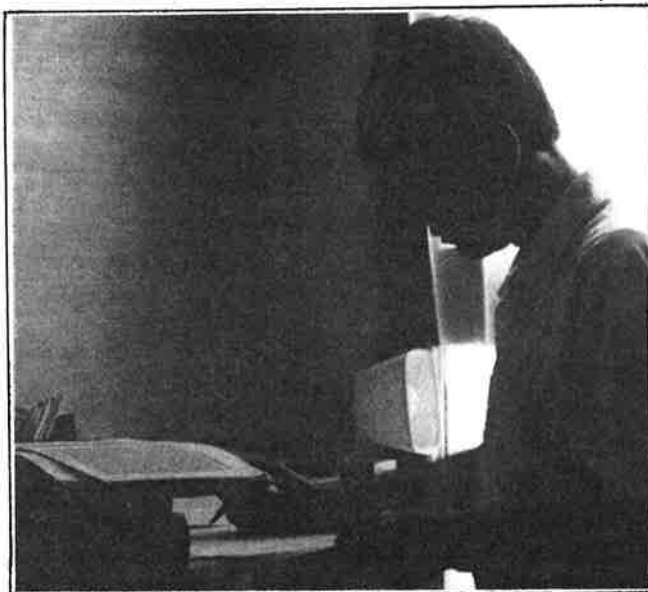
مجید شریف این روشنفکر مستقل و نویسنده آزادی خواه و مبارز که نزدیک به سه دهه با تکیه بر فرهنگ اصیل اسلام و اندیشه شریعتی برای تحقق دموکراسی، سوسیالیسم و پلورالیسم تلاش کرد، متعلق به مردم ایران و همه نیروهای متمدنی و دموکراتی است که در مسیر جایگزینی نظام ولایت مطلقه فقیه با یک نظام مردم سالار پیکار می کنند.

چه بهتر. زیرا مجید شریف در آن سال ها از شورای ملی مقاومت تصویری داشت که بعدها دریافت این تصور به دلایلی که جای طرح اینجاست نیست، به هیچ وجه با واقعیت سازگاری ندارد. از این رو تا جایی که به مجید شریف برمی گردد، پاسخ منفی شورا به تقاضای او برای عضویت در آن، نه تنها چیزی از اعتبار وی در نزد افکار عمومی کم نمی کند که برعکس اعتبارش را تقویت می کند. با این همه روایت آقای گنجه ای از این ماجرا نیازمند تصحیح و تدقیق است:

۱) این که مجید شریف روزی روزگاری به سبب اعتقاد و باور به شورای ملی مقاومت طالب پیوستن به آن بوده است، کاملا درست است و این هم که تقاضای او برای عضویت در شورا به دلیل مخالفت سرسختانه آقای گنجه ای که حمایت آشکار و پنهان مجاهدین هم پشت سر داشت، «پذیرفته نشد» باز هم کاملا درست است، ولی این ادعای آقای گنجه ای که پاسخ منفی شورا به تقاضای عضویت مجید شریف «به دلیل عدم صلاحیت» او بوده از اساس نادرست است، چون تا آنجا که ما می دانیم از جانب شورا هیچ پاسخ کتبی به درخواست عضویت مجید شریف داده نشده است تا معلوم شود، دلیل و یا دلایل مخالفت با عضویت او چه بوده است! فقط شفاها به او گفته شد: «شورا فعلا تصمیم به عضوگیری ندارد!»

۲) فرض می کنیم که پاسخ منفی شورا به تقاضای مجید شریف برای عضویت در آن همان طور که آقای گنجه ای می فرماید، به دلیل عدم صلاحیت بوده، در این صورت آیا این سؤال،

سؤال بی جایی است که از ایشان پرسیده شود ، لطف کنند درباره محتوای این به اصطلاح «عدم صلاحیت» توضیح دهند ؟ و یا ما را روشن کنند ، برای عضویت در شورای ملی مقاومت چه صلاحیتی لازم است که نویسنده مستقل و مبارز و دردمندی مثل مجید شریف از آن بی بهره بود ؟ و نیز سایر اعضای شورا، نظیر خود آقای گنجه ای چه صلاحیت ویژه بی داشته و دارند که مجید شریف که به قول آقای هزارخوانی - در یک محفل خصوصی - «بهترین نویسنده مقاومت است» ، فاقد آن بوده است؟



۳) در اوایل ورود مجید شریف به فرانسه ، مجاهدین به او پیشنهاد می کنند که به عنوان مسئول تدوین مجموعه آثار دکتر شریعتی به شورا بپیوندد ، ولی مجید شریف با این توضیح که او نماینده سیاسی دست اندرکاران تدوین مجموعه آثار دکتر شریعتی نیست ، از این کار خودداری می کند . حال بر آقای گنجه ای است که معلوم کند ، چگونه مجید شریف در سال ۶۲ صلاحیت عضویت در شورا را دارد و در سال ۶۵ نه ؟ آیا جز این است که مجید شریف در سال ۶۵ دیگر آن مجید شریف سال های پیش از آن نیست که بشود او را با قدرت نمایی های ایدئولوژیک ، سیاسی و نظامی مهار کرد ؟ و آیا جز این است که مجید شریف در سال ۶۵ ضمن اعتقاد نسبی به شورا و مجاهدین ، انتقاداتی هم به آنها دارد و هیچ ابایی هم از طرح علنی این انتقادات ندارد ؟ و آیا جز همین موضع انتقادی نسبت به شورا و مجاهدین که آقای گنجه ای از آن به عنوان «حرکات و اظهارات نگران کننده» تعبیر می کند ، دلیل دیگری هم ایشان برای «عدم صلاحیت» مجید شریف در دست دارد که ما از آن بی خبریم ؟

۴) حرف آخر این که مخالفت با عضویت مجید شریف در شورا، صرف نظر از موضع انتقادی او نسبت به مجاهدین و شورا یک دلیل خاص دیگری هم داشت ! طرفداری از شریعتی ! واقعیت این است که پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مجاهدین که یکی از آثار منفی آن طرد و نفی شریعتی به مثابه تنها رقیب

ایدئولوژیک بوده - حدیث مفصلی که پرداختن به آن فرصت دیگری را می طلبد - ورود یک فرد یا نیروی هوادار "خط شریعتی" به درون شورا ، عملاً غیر ممکن می بود ، و درست به همین دلیل است که می بینیم در سال ۶۵ با وجود حضور مجاهدین در شورا ، مجاهدین دیگری هم تحت عناوین "جمعیت داد" ، "کانون توحیدی اصناف" و "استادان متعهد دانشگاه ها و مدارس عالی کشور" ، افتخار ! عضویت در شورا را دارند ، لیکن از ورود یک رهرو راستین شریعتی به نام مجید شریف به شورا جلوگیری می شود !

### مجید شریف یکی از «نفرات» رژیم

مقاله آقای گنجه ای سرانجام این گونه به پایان می رسد :

« پس جای شگفتی نیست که پنجشنبه ۱۲ آذر ۷۷ وزیر اطلاعات رژیم آخوندی در بندرعباس صریحاً اعلام کرد مجید شریف و دیگر "عناصر بریده از منافقین" تحت حمایت وزارت اطلاعات بوده و هستند . مشخص است که باند خاتمی و هیأت های "مؤتلفه" خارجه نشین ، هرگز نیازشان به پاشیده وانمود کردن مقاومت ایران و شورای ملی مقاومت را پنهان نکرده بودند، اما توسل جستن به جسدی از نفرات خودشان برای برآورده کردن این منظور ، حدیث درماندگی غریبی است . » راست می گوید. واقعا «جای شگفتی نیست» وقتی وزیر جنایت پیشه اطلاعات «رژیم آخوندی» که نیروهای امنیتی تحت مسئولیتش بارها و بارها مجید شریف را مورد هزار جور تحقیر و دشنام و تهدید قرار داده اند ، اینک پس از مرگ او ، مدعی حمایت از وی می شود ؛ چه این سیاست وقیحانه و دجالگرانه سیاست تازه بی نیست که کسی را اغفال و یا دچار شگفتی نماید ! منتها نتیجه گیری آقای گنجه ای از یاوه گویی های وزیر دخیل در قتل های سیاسی اخیر مبنی بر وابستگی مجید شریف به «رژیم آخوندی» به راستی جای شگفتی است . با این وصف لابد آقای جلال گنجه ای اشک تمساح «مقام معظم رهبری» برای زنده یاد داریوش فروهر و «ابراز انزجار» مقام های ریز و درشت رژیم نسبت به قتل دگرانديشان سیاسی و نویسندگان مسئول و مبارز را هم به حساب وابستگی این جان باختگان راه آزادی به «رژیم آخوندی» می گذارد ! البته شاید از آقای گنجه ای که در چنبره یک اندیشه سیاسی مجرد ، مطلق و دگماتیستی ناگزیر از ستیز با واقعیت است ، انتظاری جز این هم نباید داشت که مجید شریف را یکی از «نفرات» رژیم قلمداد کند ؛ ولی در هر حال واقعیت خلاف ادعا و آرزوی آقای گنجه ای است ، و آن این که مجید شریف این روشنفکر مستقل و نویسنده آزادی خواه و مبارز که نزدیک به سه دهه با تکیه بر فرهنگ اصیل اسلام و اندیشه شریعتی برای تحقق دموکراسی ، سوسیالیسم و پلورالیسم تلاش کرد ، متعلق به مردم ایران و همه نیروهای مترقی و دموکراتی است که در مسیر جایگزینی نظام "ولایت مطلقه فقیه" با یک نظام مردم سالار پیکار می کنند .

## دو شعر منتشر نشده از زنده یاد مجید شریف

### فقر : احتضار فضیلت ؟

«ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست  
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد»  
(حافظ)

همواره «فقر» احتضار فضیلت نیست :  
باید که دید «فقیر» کدام است!  
فقر می تواند فخری و نه احتضار فضیلتی باشد  
آنگاه که می دانی  
فقر تو از کجاست  
آنگاه که می دانی :  
فقر تو ،  
نه از سکون و تن آسایی ،  
که از تحمل و ایثار است ،  
آنگاه که می دانی :  
فقر تو از رضایت و تسلیم نیست ،  
بل جریمه بی ست که باید ،  
از بابت رعایت ارزشها ،  
از بابت حفاظت ایمان ،  
از بابت نبستن چشمان خویش ، بر روی واقعیت موجود فقر ،  
بپردازی  
فقر می تواند فخری و نه احتضار فضیلتی باشد ،  
آنگاه که حاضری فقیر بمانی ،  
اما :

با لقمه های ننگ  
— هر چند چرب و نرم —  
پرور و فریه نگریدی ؛  
یا آنکه با لباس نگارین ابتدال  
عریانی وجود خویش نپوشانی .  
فقر می تواند فخری و نه احتضار فضیلتی باشد  
آنگاه که فقر تو — دیباچه کتاب مبینی ست  
که از دنیای بهتری خبردار می کند .

بهمن ماه ۱۳۷۰

(این شعر به تمامی آهنگین نیست و یا دست کم ، برعکس آن  
دیگری ، بر یک آهنگ پیش نمی رود و من هم اصراری نداشته ام  
که چنین باشد!)

### جانهای آتشگون

در مثل گویند آدم سرزده از خاک ،  
لیک انبوه ملائک جسته از آتش :  
آتشی بی دود!

می تواند این بود افسانه یا تمثیل ،  
باری ، اما ،  
حکم کلی نیست .

می شناسم مردمانی را :  
طینتی دارند آتشگون ؛  
لیک دیگر آتشی از آه دل پرود ؛  
شعله ها سرکش ، دمان ، رنگین ،  
دودها گه نرم و گه سنگین .  
روشنی بخشند اینان ، چون که از راهی نه چندان دور ،  
سویشان ، با سایبان دست ، اندازی نگاهی چند .  
چون کمی نزدیک تر گردی ،  
در تن و جانت بیچد گرمی مطبوع ،  
انگاری که در سرمای سرد و سخت ،  
آتشی از هیمة ها افروختند انبوه .

گر از این هم پیش تر آبی ،  
تاب ماندن نیست دیگر :  
شعله بی سوزنده می یابی ،  
کو تواند پای تا سر را به خاکستر بدل سازد .

یا گریزان از برش گردی ،  
یا که باید آتشی باشی ،  
یا که جانی بایدت سر سخت ،  
در امان از سوزش آتش .

می توانی نیز چون ققنوس هر روزی بسوزی پر ،  
... و آنگه ،

زنده و سرشار ،

سر بیرون کنی از تل خاکستر .

تیر ماه ۱۳۷۰



سپید گُلِ سُرخ و صد گُلِ نصرانی  
ما را ز سر بُریده می ترسانی!  
گر ما ز سر بُریده می ترسیدیم  
در مجلس عاشقان نمی رقصیدیم.

بزند و کلام را نه به صورت نوشتار بلکه به صورت شلفای و ضربتی بیرون دهد و یا اینکه بر اینهمه چهار تکبیر زند و به آرامش روی آورد و این دومی هم ساده نیست و مثلاً برای اینکه بتوان چنین کرد امروز صبح در زیر باران با شورت و زیرپوش به مدت دو ساعت و پنج دقیقه یک نفس دویده ام و با این وجود حالت عصیان درونی ام فروکش نکرده است! از تو انتظار نداشتم برای متوقف کردن من پیشنهادهای غیر عملی بدهی.\*\*) \*\*



## واپسین دیدار دوست

### اسد رخساریان

..... در ماه آگوست یا سپتامبر ۱۹۹۵، برای آخرین بار به اِپسالا آمد. همانطور بود که در نامه هایش نوشته بود: خسته ، دلسرد و ناامید از بسیاری کسان و چیزها که در خارج کشور از طریق زندگی با آنها یا در کنار آنها تجربه کرده بود. این آخرین بار بود که می دیدمش. سه روزی در این شهر ماند. یازدهم در باره ی تصمیم قطعی اش در باره ی بازگشت به ایران صحبت کردیم. قبل از آن در نامه هایی که میان ما از اِپسالا به پاریس و برعکس، ردوبدل شده بود بر سر این مسئله با هم بحثها کرده و چون به نتیجه ی دلخواهی نرسیده بودیم، از هم دلخور بودیم. اما این دلخوری را من موجب شده بوده ام. به این دلیل که فکر می کردم رفیق دارد با پای خود به قربانگاه می رود. در نامه ی آخرین خود نگرانیها و کابوسهای خود را در باره ی تصمیم بازگشت او به ایران برشمرده و پیشنهاد کرده بوده ام که برای وارد شدن در متن جامعه ی فرانسه به زبان مردم آن کشور بنویسد. در پاسخ به نامه ی من نوشته بود «نگرانیهای تو برابم نگرانی آور نیست چرا که گاه لازم است که برای نیل به آزادی دست به اعمالی بزنیم که به عملیات انتحاری بیشتر شبیه اند، اگرچه خود در این گونه تصمیمات - که غالباً نیز نقش چندانی، دست کم به صورت آگاهانه و اندیشیده، در آنها نداریم! - اما من بیشتر زندگی را می جویم و می یابم تا مرگ را.»\*

«و اما در مورد نوشتن به زبان خارجی ، باید بگویم که من اکنون و تا مدتها در مرحله ی بی تابی و عصیان هستم. نوشتن به هیچوجه پاسخگوی اینها نیست، آنهم نوشتن به زبان خارجی! که به هر حال از دل و از عمیقترین احساسات و دردها و عصیانهای آدمی بر نمی آید و تا حد زیادی مصنوعی و قراردادی است. گاهی در فارسی هم کلمات را کم می آورم و تا پی کلمه بگردم احساس و هیجان و التهاب از سرعت و یا کندی یافتن کلمات و روی کاغذ آوردن آنها فراتر می رود دیگر چه رسد به فرانسه یا انگلیسی. در چنین حالاتی آدمی یا باید فریاد

با این تفصیلات من ظاهراً متقاعد شدم که در صورت بازگشت به ایران برایش اتفاقی نمی افتد. اما هراسها و دلشوره های من عمیقتر از اینها بود که در رفتار و حرکات من خودی نشان ندهند. چنانکه دوست «شریف» من با وجود تمام احساس تلخ کامی ها، دلهره ها و خسته گیهایی که در اندیشه و با جسم خود همراه داشت، از خود مایه می گذاشت و زبان استعاره به کار می گرفت که مبدا مرا برنجانند و از رگه های حماسی امیدهایی که در خود داشت، سخن می گفت.

او مرد تلاش و اندیشه بود. از پا نمی نشست. برای ایجاد نهادهای دموکراتیک طرح می ریخت. اعتراض می کرد: «نامدی سراپا درد و داغش به اداره ی مهاجرت فرانسه موجود است»

روزهای اقامت او در اِپسالا خیلی زود سپری شد. در لحظه های بدرو در سالن انتظار اداره ی راه آهن گفت: «میروم، اگر شرایط اجازه میداد فعالیت قلمی ام را از سر می گیرم، اگر نه، لااقل در آنجا چون در هر حال ریشه هامان در آنجاست و مادر و پدر و دوستان نیز، با زندگی در می آمیزم.» در فرانسه خود را منفعل و بی کار و بیگانه می یافت. میدید که با وجود داشتن تخصصات عالی علمی به انگاره ی هنجش گرفته اند. در ۱۹۸۹، بعد از ناامید شدن و بُریدن از جریانهای بزرگ سیاسی ایرانی در خارج کشور، برای اقامت گرفتن به سوئد آمد. اما در انتظار پاسخ اداره ی مهاجرت نماند و با همکاری همسر سابقش و تنی چند از دوستان ظاهراً همفکرش نشریه ی «پویش» را راه انداخت و در آن اندیشه ی پلورالیسم

سیاسی را به صورتی گسترده مطرح کرد. ولی بعد از انتشار پویش شماره ۵، از همکاری و همراهی نویسندگان آن سرباز زد و در این زمان چون چندین بار از اداره ی مهاجرت پاسخ منفی دریافت کرده بود دوباره به فرانسه مراجعت کرد. او مرد تلاش و اندیشه بود. از پا نمی نشست. برای ایجاد نهادهای دموکراتیک طرح می ریخت. اعتراض می کرد؛ «نامه ی سراپا درد و داغش به اداره ی مهاجرت فرانسه موجود است» هموطنان مهاجر را به گردهم آیی و اندیشیدن برای بازگشت به وطن تشویق می کرد. هیچکدام اینها موثر نمی افتاد. دوست من داشت آب در هاون می کوبید و خود را بیش از پیش خسته می کرد و این خستگی وقتی از حد توان انسانی او فراتر رفت دیگر نتوانست در غربت دوام بیاورد و رفت و خود را به دام قاتلانی انداخت که در انتظارش بوده اند.

در ایران در مدت زمانی نزدیک به ۳ سال کارهای درخشانی ارائه داد. به گونه ای که برخی از ترجمه هایش به چاپهای چندم رسیده اند. در کنار کار ترجمه با بعضی از نشریات داخل کشور نیز همکاری می کرد و در باره ی مسائل سیاسی و اجتماعی نظر می داد. قرائن موجود در پیرامون فکر و شخصیت او در ایران نشان میدهد که در همین مدت کوتاه موفق شده بود که ویژه گی شایسته ی خود را در محافل علمی کسب نماید. اما زبان سرخ سر سبز را می دهد بر باد. و «مجید شریف» صاحب چنین زبانی بود و سری. او را به خاطر مقالات سیاسی و مصاحبه های اعتراضی اش چندین بار به دادسرا فراخوانده بوده اند. یک ماهی بعد از این فراخوانهاست که ناگهان چند روز ناپدید می شود و سپس مادر و پدر پیرش را در جریان واپسین خبر قرار می دهند.

\* \*\* نقل از آخرین نامه ی مجید شریف از پاریس به آپسلا

## گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل

هوشنگ گلشیری و داریوش شایگان و ... هنوز فرق میان شریعتی و آل احمد را نمی دانند!

وقتی یک روشنفکر و رمان نویس ما ، هنوز فرق بین شریعتی و آل احمد را نمی داند و می گوید شریعتی ادبیات را خراب کرد و بعد مثالش را از جلال می زند ، خوب باید این را پذیرفت که در خیلی از این قضاوت ها راجع به شریعتی منطق و احساس مسئولیت حکم نمی راند . بلکه مسائل شخصی بیشتر نقش دارد . داریوش شایگان هم همینطور است . اینها اصلا شریعتی را نمی شناسند . یا نخوانده اند یا نضمیده اند .

مطرح شدن سروش به این خاطر است که امکان مطرح شدن را به او دادند . سروش از درون حاکمیت بیرون آمده است .

در برخورد با شریعت ، شریعتی خیلی گستاخانه تر عمل کرد . اصلا بحث این نیست که آیا شریعت درست است یا معرفت شریعت تغییر می کند یا نمی کند . شریعتی اساسا معرفت شریعت را به این معنا زیر سؤال برده است . یک مثال می زنم . این مثال ، در واقع تز اصلی آقای سروش است که با این تز ، سروش ، سروش شد : «شریعت ثابت است ، معرفت شریعت تغییر می کند .» شریعتی اساسا شریعت را همواره متغیر می دانست . بنابراین این تزهای سروش در برابر شریعتی کهنه است .

من معتقدم آنهایی که مطرح هستند ، هیچکدام به پای شریعتی نرسیدند . آقای بازرگان که سال ها عقب تر است . او متشرع است . شریعتی متشرع نیست . بعدی ها هم نرسیدند ... شریعتی چیز دیگری است .

شریعتی طرفدار یک نوع مدرنیته ی اصیل درون جوش و طبیعی و تدریجی بود . بی آنکه دستاوردهای غربی را نفی کند . هیچ جا در نوشته های شریعتی نمی بینیم که فرهنگ غربی نفی شده باشد . خودش از همه بهتر از آن بهره گرفته است . از خیلی از نوگرایان غیرمذهبی ما و مدرنیست های ما هم بیشتر و بهتر بهره گرفته است . حالا اگر در بعضی جاها سریع و شتابزده بوده برای این است که مسأله اش چیز دیگری بوده . به نظر من شریعتی ، «مدرنیته» را نفی نکرد . آن برخورد غیر اصیل و تقلیدی و کورکورانه به مدرنیته را نفی کرد .

فرازهایی از گفتگوی مفصل و طولانی مجید شریف با مجله خواندنی

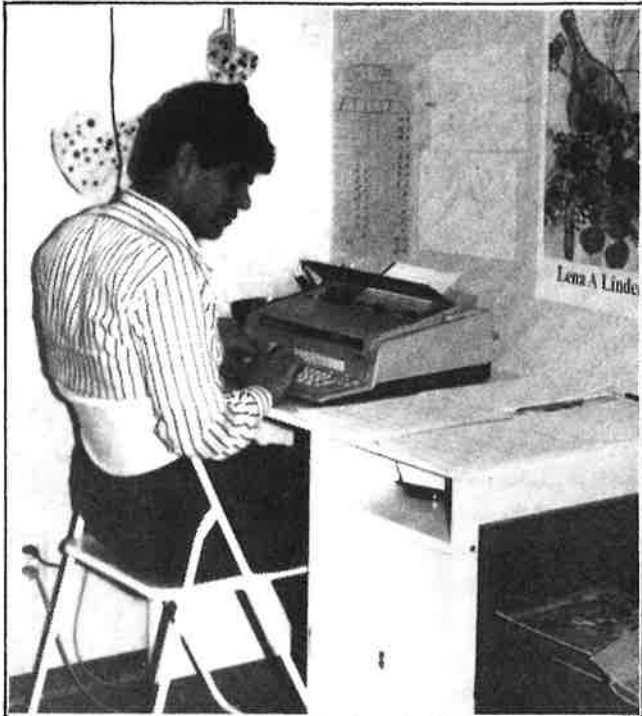
## سیری در قلمرو درون

مجید شریف

احمد احمدی

مجید شریف

روشنفکری آزاد اندیش



به نام اندیشه و آزادی

و به یاد مجید شریف اندیشمند و آزاداندیشی که اندیشه ستیزان تنگ نظر و مستبد تاب تحمل زندگی شرافتمندانه اش را نیاوردند .

شریف روشنفکری آزاد اندیش بود که به مبارزه فکری در جهت رشد و توسعه انسان و جامعه باور داشت و در این راستا نیز گام برمی داشت ، بدون آنکه از پوزخندها و تهدیدات سیاست بازان سطحی نگر و نادان و فرصت طلب در هراس باشد و یا اینکه از قشری گری حاکم بر جو سیاسی- اجتماعی و فرهنگی به وحشت افتد . او نمونه یک اندیشمند آزاد فکر ، آزاد از مصلحت اندیشی ها و فرصت طلبی های روشنفکرمانه و ایسته به نظام های حاکم موجود بود . شریف زندگی اش را صرف کسب دانش ، نوشتن و ترجمه مطالب اجتماعی نمود . او به تکامل انسان باور داشت و اندیشه و آزادی را ابزارهایی سالم و مناسب در جهت نیل به تکامل دانسته ، و خود این ابزارها را به خدمت می گرفت . دگرگونی و تحول انسانی- اجتماعی را امری طبیعی و ضروری می شمرد و خود را جدای از این جریان تکاملی نمی دانست . زندگی کوتاه ولی ثمربخش و ارزشمند او خود گواه بر این تحول شخصیت و اندیشه ها و باورهای او بوده است .

آزاداندیشی اگر در جامعه همه گیر شود تهدیدی جدی برای سلطه اندیشه ستیزان زورگو و ضد آزادی خواهد بود ، امری که باعث شد نانجیبانه به زندگی اش پایان دهند تا به زعم خویش این تهدید را بی اثر کنند .

زندگی او عاری از اشتباه نبود ، اما آنگاه که به اشتباهات خود پی می برد حداکثر تلاشی خود را صرف بازسازی و جبران آنها می نمود ، بدون آنکه کوچک ترین هراسی از اعتراف به اشتباهات خود به دل راه دهد .

او اما مرعوب جوسازی های سیاست بازان نشد و جان خویش را نیز در این راه گذاشت . پایان دادن به زندگی این آزادمرد ، لکه ننگی است بر دامن خرافه پرستان ضدانسان ، شب پرستان نادان ، و سودجویان انحصارطلب . این اندیشه ستیزان آزادی کش غافل از آنند که روشنائی آفتاب حقیقت جویی و آزادی خواهی را با نابودی فیزیکی انسان های آگاه و آزاد نمی توان خاموش کرد .

پایان دادن به زندگی این آزادمرد ، لکه ننگی است بر دامن خرافه پرستان ضدانسان ، شب پرستان نادان ، و سودجویان انحصارطلب .

شرم برآنان که او را به خاطر فرزانه گی اش نکوهیدند و برای آزادی خواهی اش سرزنشش کردند .  
یاوه گوینان اما بگذار عریبه کشند و خرده گیران به خرده گیری بپردازند ؛ شریف اما به بهای جان از لکه دار شدن شرافت خود دفاع کرد .  
روانش شاد ، روحش آرام و یادش خوش و گرامی باد .

او زندگی فکری- اجتماعی اش را با شاگردی آغاز کرد ولی به مرور به استقلال فکری و استادی رسید .  
بر او شاید بتوان بسیار ایرادها گرفت ولی نمی توان در آزاداندیشی و باور او به آزادی ، مردم سالاری و تکامل انسانی کوچک ترین شکی نمود . زندگی او عاری از اشتباه نبود ، اما آنگاه که به اشتباهات خود پی می برد حداکثر تلاشی خود را صرف بازسازی و جبران آنها می نمود ، بدون آنکه کوچک ترین هراسی از اعتراف به اشتباهات خود به دل راه دهد .  
شریف از جمله اندیشمندانی بود که قدرتمداران شب پرست ضد آگاهی و ضد مردم سالاری تاب تحملشان را ندارند . چرا که

گوتنبرگ ۵ آذر ۱۳۷۷



○ نقد کتاب

# اسلام راستین تولدی دوباره می یابد

ناشر: موسسه چاپ و انتشارات علمی  
نوشته مجید شریف

«کسانی را که از پرستش طاغوت دوری گزیدند و به سوی خدا بازگشتند، مژده باد. بشارت ده آن بندگان را که سخنان را می شنوند، سپس بهترینشان را پیروی می کنند. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است و آنان خود دارندگان درك و خرد و بینايند» (سوره ۳۹ آیات ۱۷ و ۱۸)

کتاب با سرآغازی چنان و با دلواپسی متمدانهای، چنین آغاز می شود:

«در دوران بسیار حساس و تعیین کننده ای بسر می بریم. بار مسئولیتی خطیر بر دوش ما سنگینی می کند. اندک لغزشی ما را به شکستی دیگر می کشاند و این بار شکستی بزرگ و عقب گردی طولانی که شاید تا سالها امکان هرگونه پیروزی را از ما سلب کند»

این دشواری از کجا آب می خورد؟ چرا شکست این انقلاب، شکستی هولناک است - و چه بسا امید تکرارش در دلها بمیرد؟ مگر بسیاری انقلابات سیاسی و اجتماعی، وقوع نیافته و شکست نخورده و باز سربر نداشتند؟ پرواوزه ترین انقلاب این قرن - یعنی انقلاب سوسیالیستی شوروی، از نخستین قیام تا پیروزی قطعی - در مدتی کوتاه کمتر از سی سال - سه بار شکست خورد ولی بالاخره سرانجام یافت... همچنین در جاهای دیگر... پس چرا شکست انقلاب اسلامی ما چنان نباشد؟

پاسخ دشوار است، و کتاب، بی آنکه خواسته باشد پاسخ مستقیمی به چنان پرسشی بدهد، در طرح مباحث عمده و عمیق دینی و فلسفی، جوابی تلویحی را هم مطرح کرده است. شکست انقلاب ما، با شکست انقلابهای دیگر متفاوت است. زیرا انقلاب ما با انقلابهای دیگر متفاوت است. و چنین داعیه ای را هم شبانه روز، دست اندرکاران به حق اعلام میدارند: انقلاب ما انقلابی اسلامی است. انقلابی است که در غیبت همه شرایط تاریخی اقتصادی و سیاسی بوقوع پیوسته است. انقلابی است که انگیزه دینی داشته نه طبقاتی نه انقلاب طبقه کارگر است، نه دهقان، نه ترکیبی از آنها، و نه حتی خرده بورژوازی مروری بر شمارهای انقلاب، از آغاز تا انجام، گواه این مدعاست. هیچ جا، یک شعار اقتصادی بگوش نخورد. هیچ جا، یک شعار طبقاتی - که همه گیر شود - بگوش نخورد. در انقلاب همانقدر طبقه کارگر شرکت داشت که طبقه متوسط، که طبقه کشاورز که روشنفکران مبارز و... با اینهمه، و با وجود غیبت انگیزه های اقتصادی، طبقاتی و سیاسی در پیروزی انقلاب نمی توان مدعی شد که: خواست طبقاتی، اقتصادی و سیاسی نیز در برابر انقلاب قرار ندارد، انقلاب را، همچنانکه همیشه اعلام میشود: مستضعفان به ثمر رسانده اند. و همچنانکه ادعا میشود - و درست هم هست - ثمره آنرا هم باید مستضعفان ببرند. حال بینیم چه خطراتی انقلاب را تهدید به شکست می کنند و کدامشان مؤثرتر است؟ امپریالیسم. زیرا انقلاب ما، در هر حال و با هر اسمی، وجه ضدامپریالیستی کاملی دارد. منافع امپریالیسم را به خطر انداخته است. نه تنها در کشور، بلکه در منطقه. پس طبیعی است که امپریالیسم علیه انقلاب توطئه چینی کند (که کرده و می کند)

بنابراین باید با امپریالیسم (نه تنها به خاطر غارتگری اقتصادی، بلکه به خاطر اینکه امپریالیسم، تجسم کامل طاغوت است.) مبارزه جدی شود. اگر با سهل انگاری ها و کج درمیزیها و مماشات رفتار شود. امپریالیسم، از هزاران راه پیدا و پنهان خواهد کوشید تا انقلاب را - اگر نتوانست بگوید - منحرف کند و انحراف این انقلاب بخصوص، به مفهوم شکست آن است، زیرا انحراف از اسلام است و گرایش به طاغوت و تسلیم شعبده های آن شدن. زیرا «طاغوت کوچک» - که شاه و حکومتش بود، بدون وجود طاغوت بزرگ - امپریالیسم - نمی توانست موجودیتی داشته باشد. و وقتی پای طاغوت به میان آمد. هدف محکوم غرض شده است. بزرگوارانی - که «مصرانه» میخواهند ثابت کنند با امریکا میشود تا کرد، می شود او را مجاب کرد که در امور داخلی ما دخالت نکند! چنین می نماید که خصلت امپریالیسم، خصلت سرمایه و سرمایه داری و در نتیجه خصلت طاغوت واقعی را نمی شناسند، و نمی دانند که موجودیت عینی و ذهنی امپریالیسم منوط و مربوط به دخالت او در امور داخلی کشورهای مصرف کننده است. زیرا امپریالیسم حکومت انحصارها و نهادهای تولیدی و تراستها و کارتلها و شرکتهای چند ملیتی است. و اینها، کشورهای دیگر (مثل ایران) را فقط و فقط به عنوان بازار کالاها (کالاهای مادی و معنوی) میخواهند. و برای اینکه این کشورها همیشه بازار بمانند، باید همیشه فقیر و محتاج باشند. این یک حساب دو دوتا چهارتاست و خود فریبی است اگر تصور دیگری بیندیشیم. در همین رابطه است که سرمایه داری وابسته در کشورهایی مثل ایران بوجود می آید، و سرمایه داری وابسته، حتی اگر اعضای آن و افراد و احاد نماینده اش، پیشانی هایشان از گل تربت کبره بسته باشد، چون در «دور» نظام سرمایه و سود قرار دارند، نمی توانند جز در طریق «وابستگی» گام بردارند... وابستگی به کی؟ به منشاء و منبع سرمایه: به امپریالیسم. و تا چنینند، نمی توانند در طریق دین واقعی، و اسلام راستین باشند. زیرا اسلام راستین، اسلام علی، اسلام اخلاق الهی، دشمن سرمایه داری است. دشمن بهره کشی انسان از انسان است. (تا بهره کشی انسان از انسان نباشد، سرمایه و سرمایه داری بوجود نمی آید) دشمن «تب طلا» و «دلار» است. زیرا سرمایه داری، خود طاغوت است و طاغوت آفرین. سرمایه داری ضد خدا و ضد دین خدا است. زیرا سرمایه داری، «سرمایه» و «پول» و «طلا» را به رب النوع تبدیل می کند. در جامعه سرمایه داری است که فکر و ذکر انسان متوجه «ماده» است. در جامعه سرمایه داری است که «ماده پرستی» رواج می یابد. و اگر انقلاب اسلامی، نتواند با حذف سرمایه داری یا ماده پرستی مبارزه کند، تا انسان را متوجه خدا نماید، شکست خورده است. این، تازه رویه و پوسته واقیعت است. در این کتاب، که با الهام از سخنرانی دکتر شریعتی زیر عنوان «مخروط جامعه شناسی فرهنگی» نوشته شده، موضوع اصلی «مذهب» است. نویسنده، با دقتی قابل تحسین، به علل پیدایش گرایش های ضد دینی در قرنهای جدید می پردازد. فلسفه های مختلفی را که در رابطه با کلیسا و فئودالیسم و

بالاخره بورژوازی و کاپیتالیسم بوجود آمده‌اند، میشکافد و ریشه یابی می‌کند.

دوران سلطهٔ کلیسا، با آن افکار و احکام جزمی - خود یکی از انگیزه‌های عمدهٔ یزاری از دین بوده است. آغاز رنسانس و گسترش علم و فلسفه، خودبخود نبردی میان مذهب و علم را پیریزی می‌کند، که در نیمه راه جنگ، به شکست مذهب می‌انجامد. زیرا مذهب، در آن دوران، پس از ماندگی در برابر علم، می‌کوشد به یاری خود فلسفه علمی به جنگ فلسفه زائیده از علوم برود و طبعی است که نمی‌تواند... زیرا قانون خدا، توحید، نبوت و بطور کلی دین در محدودهٔ علوم نمی‌گنجد. به تعبیر دیگر، علم حصولی، محدود و موضعی است و همیشه در معرض تغییر، در حالیکه علم الهی جاودانی است، و در حوزهٔ آن، پای استدلالیان چوبین می‌شود، پس نباید با این پای چوبی، یعنی منطق علمی، برای اثبات مذهب و اصول مذهبی کوشید. ولی در زمینه جامعه شناسی، و از دیدگاه آن، می‌توان ضمن کشف ظرفیت‌های شگفت دین و احکام الهی، سرنوشت انسان و خوشبختی او را پیریزی کرد. و این کاری است که دکتر شریعتی، از عهدهٔ آن برآمده است. و در این کتاب از سوی نویسنده، کوشش شده تا برش‌هایی از دیدگاه‌های روشنگرانهٔ آن معلم گرامی، باز و شناسانده شود.

کتاب، دین را نخست در غیبت علم (پیش از رنسانس) مورد بحث قرار می‌دهد، و علت شکست آن را، در تعصبات ضدعلمی اصحاب کلیسا - و پیروان سایر ادیان - جستجو می‌کند. فشار ارباب کلیسا، خود موجب یزاریهایی از دین شد.

دین در این مرحله، در واقع و از دیدگاهی جامعه شناسانه «تز» محسوب می‌شود. سپس می‌رسیم به دورهٔ شکوفایی علم و منطق حاصله از آن در دوران رنسانس تا حوالی قرون هیجده، نوزده در این دوره، نوعی «لامذهبی» باصطلاح علمی رواج می‌یابد که به یاری «منطق» مادی اثبات می‌شود. و این لامذهبی را می‌توان «انتی‌تز» (در برابر «تز» دین گریزان از علم) به حساب آورد. زیرا خشکه مقدسان، در برابر منطق استدلال فلسفه مادی ناتوان بودند، و در عین حال - میخواستند از همان منطق هم برای اثبات نظرات خود سود جویند. رشد علوم و پیدایی جوامع طبقاتی، و حاکمیت سرمایه‌داری در اروپا، و استعمار و جوامع فقرزده نیز، به آن لامذهبی دامن می‌زد، کلیسا روز بروز ناتوان‌تر و مذهب بی‌رونق‌تر شد، تا جائیکه هر بچه دبیرستانی، با خواندن مقدماتی از فلسفه و منطق، دم از بی خدائی می‌زد. رشد علوم طبیعی، فیزیک، شیمی و نظریه تکامل (بی آنکه هیچیک در بطن و ذات خود، چیزی خلاف خالق و خلقت داشته باشند) به سبب ساده نگری و ظاهر بینی، و از آن سو ضعف پیروان دین، به این وضع دامن زد. کار به جایی رسید که مردم، به جای هر بیماری، به فیلسوفان مبدعان طبقات التجا می‌پردند!..

وقوع دو جنگ جهانیگیر، نابودی انسانها و فرو ریختن بیشترین ارزش‌های انسانی، این فاجعه را هرچه گسترده‌تر، دامن زد. با وجود این، همین فاجعه، خود انگیزه پیدایی دورهٔ چلیدی از تفکر دینی علمی - یا روشن‌تر گفته شود - ماوراء علمی - شد و فلسفهٔ بیداردلی را به سوی خدا بازگرداند. این دورهٔ خداپرستی تازه را می‌توان به عنوان «ستیزی» در برابر آن تز و آنتی‌تز اولی مطرح کرد. کتاب، عملاً، چنان برداشتی را مطرح می‌کند. در کتاب، نویسنده، به نوشته‌ها و آثاری از شریعتی اشاره می‌کند و خواننده را به آنها رجوع می‌دهد. ضمناً در پسگفتار خود، نکات و پرسش‌های تازه‌ای را پیش می‌کشد و از خوانندگان می‌خواهد که به آنها بیندیشند و پاسخهایی بچویند.

تولد دوبارهٔ اسلام، این پسوند عبارت «اسلام راستین» یعنی عنوان کتاب، در رابطه با این خداپرستی تازه مطرح می‌شود. دین خداپرستی و گرایش آگاهانه به مذهب، در همانحال که محصول یاس و دلزدگی بشر، از فلسفه‌های علمی و طبقاتی و جوامع بوجود آمده در پرتو آنهاست، محصول نیاز انسان، و شور انقلابی و توجه به تکامل واقعی انسان و رشد ماهیت او هم هست، و انقلاب اسلامی ایران، یک نمونه کامل، بی همتا و در واقع نخستین تجلی خداپرستی و مذهب‌گرایی جدید است. به همین دلیل است که نویسنده - به حق - معتقد است که اگر این انقلاب، در اثر سهل‌انگاری‌ها و عدم تعمق و دوران‌دیشی گردانندگان آن، به شکست بینجامد، در عمل، آن خداپرستی آگاهانه است که شکست خورده است.

رهبران

باید پذیرند که انقلاب و میوه‌های آن متعلق به مستضعفان است، و مستضعفان هستند که وارث روی زمینند و همه باید در خدمت آنها باشند نه به فکر سروری و حاکمیت و ریاست خود. در حقیقت، بعد از امپریالیسم، دشمن بزرگ انقلاب اسلامی ما پیاده نکردن اقتصاد اسلامی (اقتصاد توحیدی) و پاسخ ندادن به خواست توده‌هاست. خود بزرگواران، بهتر از هر کس می‌دانند که «ای بسا فقر که انگیزهٔ شرک می‌شود» و «شکم گرسنه ایمان نمی‌شناسد».

فراموش نکنند که این انقلاب، باید پاسخگوی نسل‌ها و قرنهای بعد باشد.... و اگر امروز بی بنای انقلاب استوار ریخته نشود، دشمن می‌تواند با نفوذ زیرکانه خود، حاصل خون ده‌ها هزار شهید را بر باد دهد. و مسئول چنین فاجعه‌ای، رهبران کنونی خواهند بود.

آتش

دوستان و همفکران گرامی ، خوانندگان عزیز :  
با پرداخت بهای نشریات و کمک های مالی خود ما را در ادامه انتشار منظم هیوط و آثار دیگر یاری رسانید .  
بهای اشتراک یک ساله نشریه ( ۴ شماره ) با احتساب هزینه پستی ۱۲۰ کرون برای داخل سوئد و معادل ۱۸ دلار آمریکا برای کشورهای دیگر می باشد که می توانید یا مستقیماً به آدرس پستی نشریه ارسال دارید و یا به حساب پستی که در زیر می آید ، واریز نمایید :

Hobout postgiro nr. 62 59 42-8 105 06 Stockholm , Sweden

## گزیده هایی از گفتگوهای مجید با نشریات داخل

اصلا این مهم نیست که دموکراسی غربی است ، ولی باید توجه داشت که دموکراسی یک دستاورد بشری است و بشریت به آن رسیده و ممکن است در یک جامعه یی زودتر بروز نماید و در جامعه یی دیگر دیرتر و متناسب با فرهنگ و پیشینه هر جامعه . باید پذیرفت که دموکراسی مقوله یی است انسانی . کما اینکه دین هم زمانی که انسانی و دنیایی است چنین معنایی دارد و نهایتا دین هم مقوله یی است انسانی . در خود قرآن همه جا از انسان به عنوان «خلیف الله» و جانشین خدا بر روی زمین نام می برد و وقتی می خواهد از انسان نام برد می گوید که همه چیز را برای انسان آفریده است ، محور در همانجا هم انسان و منطق قرآن هم انسان گرایی و مردم سالاری است . تا جایی که می گوید آسمان و زمین را هم برای انسان آفریدیم . در این صورت دیگر تکلیف سایر چیزها مشخص است . من به یاد دارم که در چند سال پیش در فرانسه در یک مجلسی می خواستند بگویند که اسلام با دموکراسی سازگاری ندارد و در مقابل یک پروفیسور فرانسوی به نام «ژاک برک» که قرآن را به فرانسوی هم ترجمه کرده و یک اسلام شناس است - و معلم «دکتر شریعتی» هم بوده است و او از این استاد به نیکی یاد می کند - استدلال خیلی ساده یی کرد و گفت «قرآن می گوید انسان جانشین خداست بر روی زمین و وقتی جانشین خداست وجهه اجتماعی آن می شود دموکراسی ، یعنی انسان خداگونه است و بر سرنوشت خود مسلط» . و هیچ جا قرآن به گروه خاصی امتیاز ویژه نداده است ، حتی می گوید «پیامبران می آیند که مردم به قسط قیام کنند» ، یعنی خود «مردم» قیام کنند و پیامبران را هم از خود مردم می داند ...

انسان باید در ابتدا از درون پاک و آزاد باشد ؛ بر خلاف کسانی که آزادی را امری بیرونی و اجتماعی و سیاسی می بینند ، به نظر من کسی که از درون آزاد نباشد نمی تواند پاسدار آزادی باشد . و برای اینکه از درون آزاد باشیم باید انسان را از «تنوع» و «تحول» بشناسیم و دائما در حال چون-و-چرا در مورد مسائلی باشیم که از «ناخودآگاه» به ما رسیده و باید آنها را به عناصر «خودآگاه» تبدیل کنیم . اشکال کسانی که از «آزادی» می ترسند و یا آن را محدود می کنند این است که از درون «آزاد» نیستند ، و حتی کسانی که مخالف یک نظام و حکومت هستند ممکن است به دلیل نداشتن همین «روح آزاد» ، آزادی را تنها در زمانی بخواهند که به نفع منافع خودشان است .

فرازی از گفتگوی مجید شریف با هفته نامه آزادی ، شماره های ۸۵ و ۸۶ ، ۴ و ۱۱ مهر ۱۳۷۷ (چاپ ایران)

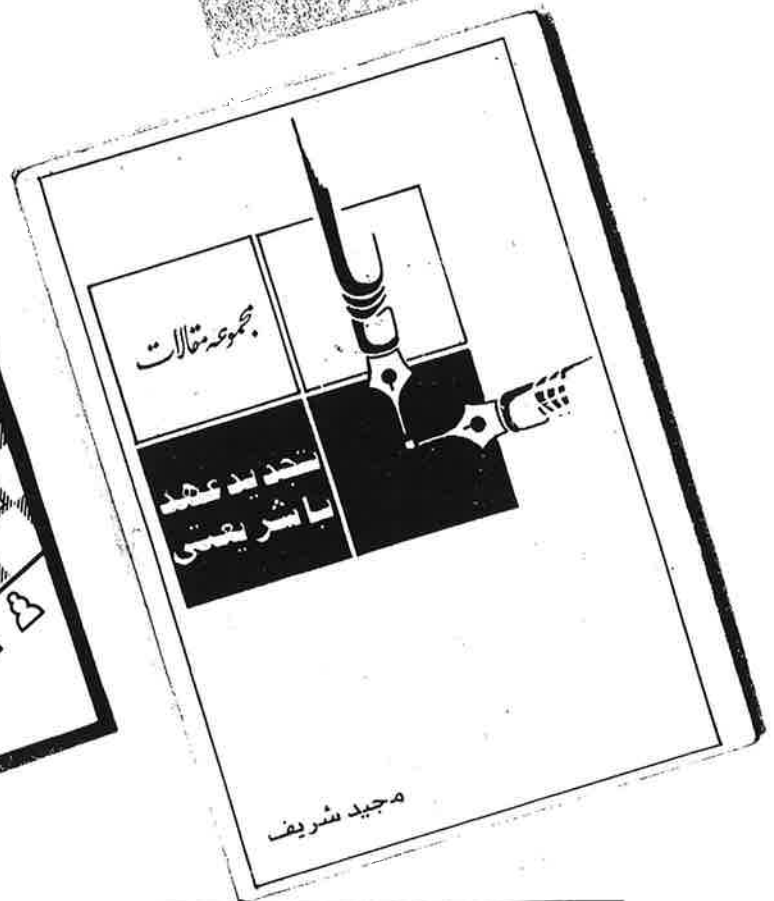


مجلس شورا است

## طرحی از یک زندگی



دکتر بوران شریعت رضوی



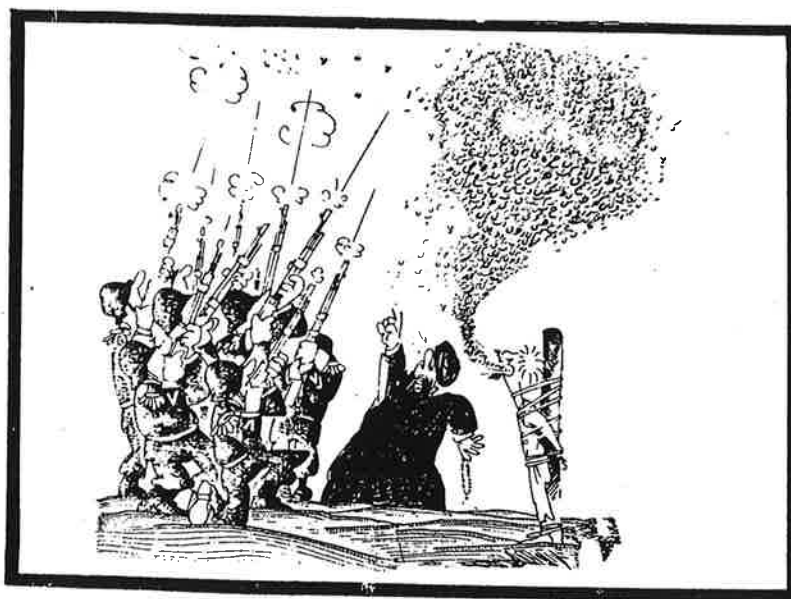
**HOBOUT**  
**A PERSIAN POLITICAL - CULTURAL REVIEW**  
**NR.13 , Winter 1998**

**A commemoration of Dr. Majid Shrif**

**Index :**

Mor terror and crime \* The summary of a life revenue \* Discourse of heart(poetry) : M. Shrif  
\* Tomorrow is too late : Dr. M. Momken \* Missing a friend (poetry) : M. Bakhtiari \* An elegy  
for a friend (poetry) : : M. Bakhtiari \* Elegy of separation (poetry) : F. Anousheh \* Meeting  
an acquaintance (poetry) : F. Anousheh \* Majid Sharif , a raptured thinker : A. Fayyaz \* The  
comprehensible strife with reality : N. Ahmadi \* The igneous souls : (poetry) : M. Shrif \*  
Poverty : Vanishing of virtue? (poetry) : M. Shrif \* The last meeting of a friend : A.  
Rokhsarian \* Majid Sharif , a free thinker intellektual : A. Ahmadi

EDITOR-IN-CHIEF : Ali Fayyaz



**Adress: HOBOUT**  
**BOX 8932**  
**402 73 GÖTEBORG**  
**SWEDEN**